

بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
مجلس شورای ملی
کتابخانه
بازدید شد
کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۱۸۵۵۷۹
خطی - فهرست شده
۹۳۰۷

مصابیح محمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش سزاوار الله است و حق‌شناسی حق نعمتهای او کامد رود بسیار بر روان
پاک رسول مختار و بر مقدسه معصومین اخیار که هادیان راه‌اند
و شفیعان گناه **و بعد** طراز خامه و زیب نامه نگارش مبداء و معاد است
و نگارش طریق سلوک و رشاد بنده جانی چاکر شهید سعید فاضل همدانی را
که بضاعتی نیست از حضرت سلطانی که سمی حبیب خداست و جامع فضایل
و فواضل دین و دنیا اطاعتی لازم آمد و بر طبق امر عزمی جازم ظلی بر داشت
و این وجیزه را در اصول و فروع نگاشت امید که پسند افتد و طالبان را سودمند
مصابیح محمدیه نام کرد و بنام نامیش تمام خطای دفتر را عفو خواسته
با چهارده مصباح آراسته است والله المستعان و هو المنان **مصباح** در بیان
مبداء اول تعالی شانه و اثبات صفات کمالیه بر هانه بدانکه واجب لذاته
اثر

آنست که در وجود و تحقق محتاج غیر نباشد و ممکن آنست که محتاج باشد
بر هر هوشمند مستدبر واند که همه موجودات واجب الوجود نیستند زیرا
حوادث مسبوق بعدم مشهود است که بواسطه تحقق علت موجود شوند
و باز بفقدان علت یا جزء علت یا شرط مفقود گردند و اگر واجب بودند
نه عدم بر آنها سابق بود نه فقدان بر آنها لاحق و نه در وجود محتاج بعلت
بودند و همچنین داند که خود بخود موجود نیست و مانند حوادث مسبوق
بعدم تقاضای ذات او وجود نیست بلکه محتاج بعلتی غیر خود و ممکن و
مخلوق و مصنوع واجب الوجود است زیرا که ممکن دیگر نیز محتاج غیر است
چه همه ممکنات بواسطه امکان محتاج غیر می باشد پس برای همه احتیاج بواجب
بدیهی است لهذا همه بصانعی قایلند و همچنین داند که جمیع ممکنات حادث شوند
زیرا که ایجاد قدیم تحصیل حاصل است و مستلزم معیت ذاتیه معلول
با علت و آن بالبدیهه باطل و همچنین داند که واجب بسیط الحقیقه من

من جميع الجهات است زيرا كه مركب محتاج باحاد واحاد غير مركب است و محتاج
بغير ممكن است نه واجب و همچنين داند كه واجب واحد است نه متعدد
چه تعدد تركيب را لازم دارد و تركيب امكان را بجهة آنكه هر متعدد را
ما به الاشتراك و ما به الامتياز لازم است و آن مستلزم تركيب مى باشد
واعتراضى كه برين دليل آورده اند چنانكه مانون حكيم كويد و ابن كمونه
متابعت كرده اينست كه دو ذات بسيط متغاير بحقيقة توانند بود كه ما
به الاشتراك آنها كه وجوب وجود است امر عرضى باشد پس تركيب لازم
نداورد و آن مردود است باينكه امر عرضى بايد منتهى بما بالذات يا للذات
باشد تا تسلسل در اعراض لازم نيايد پس باز تركيب لازم مى آيد و وجوب
وجود هم امر عدمى نيست تا تركيب لازم نكردد زيرا كه معنى وجوب وجود
تاكد وجود است و آن امر عدمى نتواند بود والا لازم شود تاكد وجود
با نقيض خود كه عدم است و تاكد شى با نقيض بالبديهه باطل است دليل
ديكر

ديكر اينكه اكر ما به الامتياز صفت كمال است پس فاقد آن ناقص است و واجب
الوجود نتواند شد و اكر صفت نقص است پس متصف بآن واجب نخواهد
بود قال الله تعالى شانه شهد الله انه لا اله الا هو يعنى وجوب وجود واستجماع
صفات كمال كه بواسطه وجوب وجود است مستلزم وحدت و عدم تعدد است
تا تركيب و امكان لازم نيايد چنانكه كذشت و همچنين داند كه واجب
باقى و ازلى و سرمدى است از آنجهة كه وجود مقتضاى ذات واجب است
و مقتضاى ذات تخلف نپذيرد و واجب آنست كه عدمش محال باشد
و چيزى كه عدمش محال باشد وجوبا است و نقيض آن عدم پس وجود
عدم نشود والا لازم آيد اجتماع نقيضين و اين نيز دليل توحيد است
زيرا كه تثنيه مغايرت خواهد و ما كفتيم غير وجود عدم است و همچنين
داند كه با غير متحد نشود زيرا كه لازم آيد كه واجب ممكن شود و بر ممكن عدم
جايز است پس اجتماع نقيضين صورت پذيرد و همچنين داند كه هر ممكن مركبست

زیرا که ذاتی خواهد که امکان عارض آن باشد و وجودی خواهد که وجوب بالغیر
عارض آن گردد و همچنین داند که واجب مختار است یعنی اثر او تابع قدرت
و داعی بر فعل است نه فاعل موجب تا بعدم حوادث معدوم نشود زیرا که
معدومی معلول فاعل موجب دال بر معدومی علت است چه معدومی شیء یا بعدم
علت یا جزء علت یا شرط است و باز معدومی اینها از این جهات خواهد بود
تا منتهی بواجب گردد و لا محاله واجب اگر فاعل موجب باشد عدم او لازم شود
و ما گفتیم واجب را عدم نشاید و ازلی و باقیست پس باید که فاعل مختار
باشد که ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل و تسلسل در حوادث جایز نیست
زیرا که همه ممکن اند و عدم انها سابق بر وجود لهذا انتها بواجب واجب است
و همچنین داند که واجب قادر است زیرا که صانع مختار قادر خواهد بود و قدرت
تعلق بممکن گیرد نه ممتنع چه ممتنع آنست که وجود قبول نکند اصلا و ممکنات
در قبول وجود از علت همه مساویند پس قدرت بهمه تعلق میتواند گرفت و همچنین
داند

داند که واجب عالم است زیرا که فاعل مختار ترجیح فعل و ترک را باید بداعی
مصلحت یا مفسدت دهد تا ترجیح بلا مرجح لازم نیاید و اطلاع بر مصلحت
و مفسدت علم باشد و علم تام بعلت تامه مستلزم علم تام بمعلول است پس از
انکشاف ذات او بذاته علم بجمیع معلولات لازم خواهد بود خواه بالفعل
موجود باشند یا معدوم اگرچه بعد از ایجاد نحو انکشاف مختلف باشد اما
تفاوت در اجمال و تفصیل نخواهد بود و تغایر عالم با معلوم لازم نیست بلکه
اتحاد باید زیرا که ادراک مباین غیر معقولست و اگر فرضا لازم باشد در علم حصولیست
نه حضوری و تغیر در ذات بواسطه تغیر اضافات نشود بالبدیهه
و چون تعلق علم بمعلولات بواسطه ذات است عموم علم ثابت خواهد شد
و همچنین داند که غنی است زیرا که احتیاج مستلزم امکانست و تقدم ممکن بر
واجب و همچنین داند که عادلست زیرا که صدور قبایح و ظلم از عالم قادر
مختار غنی که راضی بصدور قبایح و ظلم از غیر نیست محال است بواسطه اینکه

قبایح مفسدت دارد و مرجوح است و تعلق اراده بمرجوح ممتنع پس شی
تا رجحان نیابد موجود نگردد و شی با امکان محض که مستلزم تساوی
طرفین وجود و عدم است تا واجب بالغیر نشود وجود نپذیرد والا
همه ممکنات موجود بودند گفته‌اند الشیء ما لم یجب لم یوجد و همچنین داند
که مرید است زیرا که علم بمصلحت در ایجاد و ترک عار و آن داعی است
و اراده عبارت از آن و همچنین داند که عالم بمدرکات و مبصرات و مسموعات
پس مدرک و بصیر و سمیع باشد بالذات و همچنین داند که متکلم است زیرا که
مقصود از تکلم القاء مفهوم است در ذهن مخاطب بواسطه الفاظ
مخصوصه [illegible] کیفیتی است مر هوا را خواه بواسطه اعتماد بر مخارج انسانی
شود مثلا یا ایجاد آن کیفیات در هوا بطریق دیگر باشد بما ثلی معتمد بر
مخارج و از آن تکلم حاصل خواهد شد و همین قدر در متکلم بودن کافیست و
ان امر نیست ممکن پس قدرت نظر بعموم با آن تعلق گیرد و همچنین داند که ممکنات

بعد از ایجاد متصف بصفات کمال و متصرف در معقولات و محسوسات
و عالم بمبصرات و مسموعات و سایر مدرکات میگردند و همه امر وجودیست
و مبدا آنها ماهیت نتواند بود زیرا که آن بواسطه وجود تحقق پذیرفته
و بالذات منشا آثار کامله نیست و بالبدیهه آنها از وجود ناشی شوند
چگونه واهب آن عطیات که وجود صرف و تحقق عکری محض است
بخواص شرف جامع آنها نخواهد بود ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که
شود هستی بخش پس ظاهر آمد که اثبات صانع متصف بصفات جمالیه
و جلالیه و مبرا از نقایص امکانیه برای هر هوشمند بادنی تدبر ظاهر است
ایضاح اثبات صفات کمال مر واجب را مستلزم این آمد که نقایض آنها نقایص است
و همچنین آن وجود با بساطت تامه منشا این آثار است و بواسطه ظهور
این آثار موصوف باین صفات و مسمی باین اسما نه صفاتش زاید بر ذات و نه
معتبر در او تعدد جهات است فهو علم کله و قدرة کله و کمال الاخلاص نفی الصفات

عند گاهی در مقام تنزیه گویند که لیس کمثله شیء و گاهی در مقام تشبیه گویند
وهو السمیع البصیر وهو لا شبه له ولا نظیر تجلی علت در معلول است و احاطه
معلول بعلت غیر معقول بواسطه کثرت ظهور ادراک آن مجهول است و اثبات
صفات دیگر از شارع غیر منقول مصباح هر موجودی منشاء اثر نیست و الا
موجود نباشد و هر صادر از موثر را فعل نامند که آنرا صرف از امکان بوجوب
لغیره کرده هرگاه علاوه بر حدوث متصف بصفتی باشد و مانند حرکت
نائم و ساهی نشود یا خود کمال است یا واسطه وصول بکمال یا خود نقص است
یا واسطه وصول بنقص و مراد از کمال تشبه بمبداء است و مقصود از نقص
مباینت مبداء و فعلی که مستلزم کمال است خیر و سعادت باشد و مستلزم
نقص شر و شقاوت اول را حسن نامند و ثانی را قبیح پس هر هوشمند متدبر
داند که حسن ممدوح و قبیح مذموم است و همچنین داند که حسن و قبح عقلی است
نه شرعی والا لازم آید که هر دو منتفی شوند بجهة آنکه عقل تجویز کند صدور کذب
قبیح را

قبیح را از شارع پس اعتماد بر اخبار او از حسن و قبح نماند مع هذا حسن و قبح بعض
امور بدیهی است و منکر مکابر بلکه عقلائی که در تحت شریعتی نیستند حکم
بر قبح اکثر قبایح مانند کذب و ظلم کنند و غالب حسنها را مانند صدق
و عدل مستحسن شمرند و فاعل آنها را مذموم و فاعل اینها را ممدوح می دانند
و همچنین داند که چون واجب عالم بهمه اشیاست عالم بر قبایح نیز خواهد بود
پس فعل قبیح نکند زیرا که قبیح مرجوحست و تعلق اراده بمرجوح باطل چنانکه
گذشت و صدور قبیح یا از جهل است یا از احتیاج یا عبث و لغو که اینها
سبب رجحان گردد و اراده تعلق بآن گیرد و ما گفتیم که واجب عالم و غنی و حکیم است
و از نقایص آنها مبرا و معرا و همچنین داند که حسن مرضی واجب و قبیح نا مرضی است
زیرا که رضا بقبیح بالبدیهه قبیح می باشد و مذکور آمد که واجب فعل قبیح نکند
و رضا بحسن از صفات کامله است و فضایل و رضا بقبیح از صفات ناقصه است
و فضایل واجب کامل است نه ناقص و همچنین داند که اشد قبایح و اعظم

مفاسد و صد مستحق و مستعد خیرات و سعادات است از وصول بآنها و منع
اسباب نافعه تکمیل از نفوس قابله است سیما اگر این منع را مستجمع جمیع صفات
کمال و مستغنی من جمیع الجهات کند زیرا که درین منع نه جلب نفعی است
نه دفع ضرری پس بهیچ وجه بر خدا روا نیست و همچنین دانند که افعال عباد
منسوب بجود ایشانست نه باری تعالی چه در عالم قبایح موجود میباشد و
گفتیم که قبیح مرجوح است و تعلق اراده بآن بالبدیهه محال و خدا عالم و غنی و
حکیم است و صدور قبایح از او محال و این مستلزم صدور قبایح از عباد است
و صدور قبایح از عباد مستلزم صدور محسنات نیز از آنهاست زیرا که صدور
یکی از دیگری اولی نمیباشد مع هذا قایل بفصل نیست و اسناد بخدای تعالی شانه
بانیطریق که فاعل اوست و مقارن اراده عبد بوجود آرد و آن اراده را کسب گویند
ارتکاب سه محذور است من غیر شعور اول اسناد قبایح بحق تعالی دوم مخالفت
ارباب عقول خواه متشرع بشرعی باشند یا نه سیم نقض مدعا باسناد اراده بعبد
کردن

که آن نیز از اضالست **اشراق** اگر کسی معنی علت و معلول را داند و ادراک
حقیقت ایجاد را تواند بعین الیقین بیند که هر مطلق در مقید ظاهر است
و هر مقیدی با مطلق متقوم پس آثار مقید را میتوان بمطلق نسبت داد اگر چه
صادر از مقید باشد و وجود محدود ظل وجود مطلق است فلا جبر و لا تفویض
بل امر بین الامرین **مصباح** افراد موجودات یا اختلاف در حقایق و تقاضای
ذوات دارند یا در عوارض و انحاء وجود خاص چه هیچ فرد با دیگری اتحاد تام ندارد
و الا تعدد رفع شود و ما به التمایز نماند پس هر هوشمند متدبر داند که هر نوعی
از انواع را صفاتیست یا مشترک میان این حقیقت و حقیقت دیگر یا مختص
این حقیقت که در غیر یافت نشود و همچنین داند که افراد انواع در اتصاف
بصفات مذکوره متفاوتند و هر فردی که مستجمع جمیع صفات مختصه و مشترکه
در نوع خود است آن فرد کامل آن نوع میباشد و غیر مستجمع فرد ناقص آن و همچنین
داند که فرد ناقص را بصناعت بعد مقدور کامل توان نمود و این بالبدیهه

مشهود و محسوس باشد و همچنین داند که نوع انسانی بواسطهٔ کثرت ادراک
قابل علوم و تشبه بمبدأ اول در اکثر صفات باشد و اتصاف باین صفات
در بعضی خلقی و غیر کسبی است و در بعض دیگر بواسطهٔ کسب و صناعت و همچنین
داند که هر کسب و صناعت موصل بمطلوب نیست چه بواسطهٔ تضاد صنایع
و مطالب با یکدیگر نه جمیع طرق موصل به یک مطلوب و نه یک طریق موصل
بجمیع مطالب است و طریق موصل به تکمیل را عبادت گویند و همچنین داند
که انسان اکمل انواع است زیرا که چنانکه گذشت مذکور ساختیم بقدر استعداد
مختص است از میان انواع بر اتصاف باکثر صفات جمالیه و جلالیهٔ مبدأ
اول بر وجهی که مظهر آثار متقابله تواند شد بی آنکه یکی مانع دیگری شود و هر یک را
از افراط و تفریط و ردائت کیفیت محافظت تواند نمود مثلا کمال شجاعت را
با کمال حلم جمع تواند کرد و کمال تواضع را با کمال وقار و قس علی هذا زیرا که افعال
او غالبا منوط برویه و فکر است نه مربوط بجبلت و طبیعت و حیوانات

نظر

نظر باز بساطت افعال آنها غالبا بطبیعت و جبلت آنها جامع طرفین نخواهد بود
پس شجاعت اسد مثلا چون منوط بطبیعت آنست و از آن جهت همه افرادش
شجاع میشوند و طالب غلبه شبیه بشجاعت خواهد بود نه شجاعت که معتدل
غضبیه باشد لهذا انسان اکمل از حیوانات است و ملائکه چون از جهت جسمانیه
کمال ترقی کسبی و صناعیست ها رسند و جهت روحانیهٔ ایشان فطر عالیست
ترقی برای ایشان میسر نخواهد شد و ازین جهت انسان اکمل از ملائکه تواند
بود و نفوس فلکی بواسطهٔ بساطت اجرام از طبایع مختلفه خالیند پس مصدر
فعل واحد خواهند بود نه مثل انسان که مصدر افعال مختلفه است و قابل
اتصاف باوصاف متقابله و همچنین داند که انسان بواسطهٔ ادراک
اطلاع بر حقایق موجودات و اطلاع بوجود مبدأ اول و صفات کاملهٔ او
حاصل تواند کرد و آنرا معرفت خوانند پس از عبادت و معرفت تشبه بمبدأ
آنرا میسور تواند بود و فلسفه که عبارت از تشبه بالاله است علما و عملا بقدر

الطائفه در صحبت سلف بمعرفت و عبادت که عمل منوطست بآن اطلاق
می شد و همچنین داند که طریق تحصیل معرفت چنانکه کاملین آنرا موصل
یافته اند یا نظر و استدلال است که آنرا علم گویند یا تصفیه و تفکر و انقطاع
از موانع کمال که آنرا عیان نامند و هو طور وراء طور العقل مصباح انسان را
جمعیت محسوس و روحی غیر محسوس که بعد از قطع علاقه از جسم ترکیب
آن تفرق پذیرد و یا از حس و حرکت ظاهری بالمرة بازماند پس هر هوشمند
متدبر داند که روح انسانی غیر بدن است زیرا که آن از ذات خود غافل
نتواند بود و از بدن غفلت تواند کرد و نیز مزاج و بدن و اجزای آن تبدل
پذیرند و روح انسانی تبدل نپذیرد پس غیر آنها باشد و همچنین داند
که روح انسانی مثل عرض نیست بلکه جوهر است و قائم بذات و به تبعیت
مستقل بدیگر مانند سیاهی و سفیدی که با اجسام موجودند موجود نمی باشد
زیرا که روح انسانی قابل صور معقولات است و معانی مدرکات و پیوسته صورتی
و معنی

و معنی در آن حاصل شود و دیگری زایل گردد و عرض قابل اعراض دیگر نشود
پس ظاهر شد که روح انسانی جوهر است و همچنین داند که روح انسانی جسم و
جسمانی نیست بلکه مجرد از ماده است زیرا که لازمه جسم و جسمانی آنست که تا صورتی
از آن زایل نشود صورت دیگر را قبول نکند مانند اینکه تا تثلیث از آن رفع نشود
تربیع قبول نتواند کرد و روح انسانی صور معقولات و محسوسات متضاده را بدون زوال
دیگری قبول کند دیگر اینکه از قبول صور متکثره عاجز نگردد بلکه از کثرت صور وارده
قوة پذیرد و باسانی صور دیگر را قبول نماید و هر چند علوم بر آن بیشتر وارد گردد
فهم و فراست آن زیادتر شود و دیگر اینکه قوای جسمانیه مایل ادراکات جسمانیه
باشند و از آنها لذت پذیرند مانند اینکه باصره از ملاقات صور نیکو لذت
یابد و سامعه از استماع اصوات ملایمه و روح انسانی هر قدر ادراک علوم کلیه
و مجردات کند بیشتر ملتذ میگردد و لذت ادراک ملایم است و ملایمت
مجرد با مجرد بیشتر از ملایمت با مادیست از آن جهة التذاذ از مجردات بیشتر شد

دیگر اینکه بدیهی است که هر شئ از مجانس خود قوة پذیرد و روح انسانی هر قدر
که از جسمانیات دورتر شود ادراکات صحیحه و رایهای مستصوب از آن بیشتر
بظهور رسد پس با جسمانیات مجانس نخواهد بود دیگر اینکه قوای جسمانیه ادراک
غلط خود را نتوانند مانند اینکه چیز بزرگ را باصره از دور خورد بیند و این غلط را
بصر نخود نفهمد و روح انسانی غلط خود و سایر حواس را استنباط کند پس اشرف
و در ادراک اکمل از قوای جسمانیه خواهد بود و اشرف و اکمل از جسمانیات مجردات است
دیگر اینکه صور مجرده بآن عارض شود پس اگر محل آنها که روح انسانیست مجرد نباشد
لازم آید که مجردات بر تبعیت محل مادی متصف بلوازم ماده شوند و آن اجتماع
نقیضین است دیگر اینکه روح انسانی تعقل اشیاء غیر منقسمه کند و هر مادی
منقسم است خواه بسیط خواه مرکب پس لازم آید که بانقسام محل آنها منقسم شود
و آن نیز اجتماع نقیضین است دیگر اینکه روح انسانی تعقل غیر متناهی کند
و مادیات با افعال آنها متناهیند پس روح انسانی از جمله مادیات نخواهد بود
دیگر

دیگر اینکه روح انسانی قادر است بر اموری که مادیات را مقدور نیست مانند
ادراک مغیبات و اطلاع بر حقایق اشیاء غیر مشهوده و تصرف در غیر
در حال حیوة و ممات و اینها جز مجرد را نشاید و همچنین دانند که روح انسانی
بزوال بدن معدوم نگردد زیرا که فنا جز بر صورت و اعراض روا نبود تا
اجتماع نقیضین نشود چنانکه در محلش مبین است و ثابت شد که روح
انسانی نه عرض است و نه جسم و جسمانی بلکه جوهریست قایم بذات و مجرد
از مواد و جسمانیات و همچنین دانند که از ادراکات و تصرفات و افعال
کیفیتی در آن حاصل گردد و آن کیفیت یا آنرا میل بطرف مجردات و متصفین
بصفات تقصی کمال و مبداء اول دهد یا میل بطرف جسمانیات و متصفین
بصفات نقص و دوری از مبادی عالیه حکمای را بتحقیق در کتب حکمة عملیه
تصریح نموده اند که گاه باشد از استماع کلامی در نفس رذیلتی بدید آید
که بالهای دراز و ریاضات و مجاهدات کثیره رفع آن نتوان و این بدیهی

و مشهور است و همچنین داند که کیفیات نفسانیه بعد از انحلال بدن

با آن باقی خواهد ماند سیما اگر آن کیفیات ملکات راسخه گردند پس اگر

میل بجسمانیات باشد از فقدان آنها المی یابد و اگر میل بمجردات باشد چون

ملاقات آنها مفقود نگردد بلکه بیشتر حاصل شود لذتی یابد زیرا که الم

ادراک منافی و لذت ادراک ملایم است و همچنین داند که اگر ملایمات (را)

بصورت جسمانیات بنظر آید که در بدن بان معتاد گشته تشبیه بملایمات

جسمانیه کند بی منافرات جسمانیه کند پس اکمل از جسمانیات لذت یابد (و اگر)

منافیات را بصورت جسمانیات منافیه بنظر آرد که در بدن بآن معتاد (گشته)

تشبیه بمنافرات جسمانیه کند بی ملایمت جسمانیه چرا شد از ملاقات منافرات

جسمانیه متالم گردد بلکه خود ملایمات جسمانیه و منافرات جسمانیه صورت

آنها باشد و آنها حقیقت و اینست شمه از صورت بهشت نعیم و نار جحیم فخذ

ما آتیتک و کن من الشاکرین والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مصباح (در بیان)

در بیان حسن تکلیف و وجوب لطف و ارسال انبیا و احتیاج مکلفین با(یشان)

چون اشاره رفت که انسان کامل اکمل موجودات است و مختص بر اتصاف

بصفات جمالیه و جلالیه و در بعضی صناعی و صنعت تکمیل آن بمعرفت (و در بعضی خلقی هم)

و عبادتست که مرجعش ان بتعدیل قوتین نظریه و عملیه که یکی منسوب بروح

و دیگری بجسم میباشد و اول را حکمت بالغه و ثانی را قوه فاضله نامند پس

هر هوشمند متدبر داند که عقول ناقصه در طریق تحصیل آنها خواه بنظر

و استدلال و خواه بطریق مکاشفه و عیان استقلال تام ندارند زیرا که (علم)

بمبدا اول و صفات کمالیه کما هو حقه غیر مقدور است پس معرفت بقدر (الطاقه)

حاصل نشود و تمیز طریق موصل از میان طرق مختلفه متشتته که همه را عقلا

و حکما استنباط کرده اند در غایت اشکال است و اگر اجمالا مقدور باشد

چنانکه در کتب حکمت علمیه شمه از آن مسطور است تفصیلا میسور نخواهد (شد)

و اگر برای بعض مستعدین بعد از مجاهدات بسیار فی الجمله حاصل گردد در (آخر)

عمر میسر شده اوایل عمر به تروی و تفکر و حیرت خواهد گذشت و اگر برای بعضی
در اوایل عمر به سهولت میسر شود غالب مستعدین محروم خواهند ماند لهذا برای
اثبات بغیر محتاج بحجت و مصدق خواهد شد پس اگر اعلام طریق معرفت
و عبادت از جانب حق تعالی باشد که نه تحیر باشد و نه اختلاف و عالم و
عامی بقدر استعداد بکمال رسند و عمر یکه صرف بمقدمات میشود به تکمیل
صرف نمایند تا اهمال و امهال و تعویق و تعطیل در مطلب حاصل نشود
بهتر خواهد بود بلکه بر واجب تعالی شانه که عادل حقیقی است و مانع وصول مستحقین
بحق خود نمیباشد واجب است که اعلام فرماید و هو الذی اعطی کل شیء خلقه
ثم هدی دیگر اینکه ایشان بواسطه ابدان که غالبا آلات تکمیل صنایع است
جنبه حیوانیه دارد و آن بدن بجهة ترکب از اجسام مختلفة الطبایع و عروض
عوارض و حرکات و غیرها دایما در تحلیل است و محتاج باسباب ستهٔ ضروریه
و غیرها و معلوم است که تحصیل آن اسباب مثل تحصیل اسباب ستهٔ ضروریه
حیوانات

حیوانات نیست که غالبا بی معاونت و صنعت میسر گردد بلکه همه بصنایع
متعدده و اعمال متکثره بحصول آید پس اگر هر فردی بجهة بقای شخص و نوع
مشغول بتحصیل ما یحتاج خود گردد و بنفسه بترتیب اسباب آن پردازد بواسطه
امور عارضیه و مقدمات تکمیل از کسب سعادات باز خواهد ماند بلکه خود
امر مقصود بالعرض نیز ناتمام مانده کفاف ما یحتاج نخواهد کرد لهذا محتاج
باجتماع باشند و آن یا در منزل است یا در مدینه که بمعاونت یکدیگر مطالب
همه انسان میسر آید و بدیهی است که بواسطه قوه شهویه و قوه غضبیه که در
انسان برای جلب نفع و دفع ضرر موضوع میباشند همه کس جالب نفع و دافع ضرر
از خود و طالب حق غیر خواهند بود مگر اینکه بریاضات شاقه معدل شوند و از
افراط و تفریط و رداءت کیفیت محفوظ گردند پس لابد این تعدیل تعادل
میسر نگشته ظلم و انظلام که باعث تفرق و اغتشاش منزل و مدینه است بعمل
خواهد آمد لهذا بنی نوع محتاج بمعدل شوند و کثرت عمل هر جا موجب کثرت نفع

نیست مانند عمل بنّا و معمار که عمل یک ساعت این انفع از یک سال آن باشد و باین
سبب معمار مستحق اجر بسیار باشد پس لازم آید که تعدیل بطریقی شود که هر کس
بحق خود بی زیاده و نقصان رسد و ادراک این تعدیل بنحوی که افراط و تفریط
بآن راه نیابد و منافی طبایع مختلفه نگردد محتاج است باعلام عادل و عالم
بحقایق اشیا زیرا که عقول ناقصه حقیقت اشیا را ادراک نتوانند و بواسطهٔ
مخالفت و اختلاف اهواء هر یکی اطاعت دیگری نمی نماید و آن باعث ظلم و اختلال نظام
نفس الامری و ممنوع ماندن هر مستحق از حق خود باشد لهذا محتاج شوند باعلامی
از جانب مبدأ اول که محیط بکل و عادل حقیقی است دیگر اینکه اشاره رفت که
روح انسانی ادراکات و تصرفات و انفعال متکیف بکیفیات مختلفه شود
و وضع قوانین عقلیه اگر موافق نفس الامر باشد باعث نظام امر معاش تنها است
اما معلوم نشود که بعد از فنای بدن و بقای روح آن کیفیت باعث لذت
یا واسطهٔ الم و ادراک حقایق اشیا و اطلاع بر لوازم و مقتضیات حقایق و
اشتمال

اشتمال آنها بر مصلحتی که موافقت با غرض است و مفسدتی که منافات با غرض است
در کمال اشکال است چنانکه زیادتی اطلاع بتلاقی افکار با اختلاف انظار مشهود است
سیما نا بعد یکه بعد از فنای بدن اثر آنها متحقق گردد پس تمیز تمام مصالح از
مفاسد بعمل نیامده و غالبا احتراز از ارتکاب مفاسد نشأتین نخواهد شد و باعث
حرمان مستحق از کمال خواهد گشت لهذا احتیاج خواهد افتاد باعلام عالم بحقایق
اشیا و مطلع از حقیقت مصالح و مفاسد نشأتین و این اعلام باید غالبا بوضع
قوانین کلیه باشد زیرا که جزئیات پیوسته متجدد و نامحصور است و این قوانین
کلیه را احکام گویند و اعلام عباد باین احکام را تکلیف نامند و از مقدمات
مسطوره حسن آن باندک تدبری ظاهر باشد و همچنین داند که چون بالبدیهه بخل
در مبدأ فیاض نیست و لطف بر او واجب و منع مستحق خیرات و کمال از وصول
بانها قبیح و محال است تکلیف عباد واجب بر حق تعالی باشد لیهلک من هلک عن بیّنة
ویحیی من حیّ عن بیّنة و همچنین داند که اسباب و شرایط امتثال تکلیف یا افعال الله تعالی است

یا افعال عباد و آن نیز یا افعال مکلف است یا غیر مکلف پس افعال الله تعالی بالضروره

واجب است بخدا تا بخل و عبث فیاض لازم نیاید و ارتکاب قبیح که منع مستحق است

حاصل نگردد تعالی عن ذلک علوا کبیرا و افعال مکلف را باید بر او اعلام فرماید

و واجب سازد تا تخلف کمتر شود و افعال غیر مکلف را بر او واجب کرده‌اند و عوض

کرامت کند زیرا که ایجاب فعل شخصی برای مصلحت غیر خود بدون عوض قبیح است

و حق تعالی از ارتکاب آن مبرا و همه این افعال مقرب عباد است بخیر و سعادت

و مصلحت و مبعد آنهاست از شر و شقاوت و مفسدت و در اصطلاح آنها را

لطف گویند و همچنین دانند که حسن تکلیف تا بحدیست که بالجا منجر نشود زیرا که

ملجا مستحق فضیلتی نباشد و تفضل بی استحقاق فی الجمله جزافی است و همچنین دانند

که اغراء بجهل از حکیم مطلق قبیح است زیرا که در آن منع مستحق از حقوق لایق است

و آن ظلم است و ثابت کردیم که ایزد تعالی عادل و حکیم است نه بخیل و ظلام و همچنین

دانند که اکثر مکلفین بواسطه نقص قابل اخذ تکالیف بلا واسطه نیستند

زیرا

زیرا که بجهة میل آنها بشرور و مفاسد موجب اخلال بتکمیل و عدم وثوق

مکلفین باقوال آنها و تنفر طباع کاملان از معاشرت آنهاست مگر قلیل و نادر

که صفات کامله ایشان خلقی است و بدون کسب و صناعت قابل اعلام تکالیف

بلا واسطه اند و همچنین دانند که اگر وسایط اعلام تکالیف از ابنا جنس

مکلفین باشند که در اکثر صفات با آنها شریک و بواسطه تناسب میل و محبت

و انس بیشتر دارند لذا طاعت و قبول تکالیف بحسن صورت پذیر خواهد شد

و بالبدیهه چون الطاف بر خدای تعالی واجب خواهد بود که وسایط را

از ابنای جنس مکلفین قرار دهد و الا منع مستحق از حقوق میشود و گفتیم

بر خدای حکیم روا نیست و همچنین دانند که وسایط اعلام احکام هر قدر که

معصوم از رذایل و خطا و زلل و مصون از کذب و فساد و خطا باشند باعث

کمال وثوق مکلفین باقوال ایشان میشود و هر چند اعتماد مکلفین بایشان

بیشتر گردد وثوق بالبدیهه بیشتر خواهد بود بلکه طیب ولادت و طهارت

انسا برانیز در این مدخلیت است و هرچند آن وسایط زیاده موصوف
بامانت و دیانت باشند بلکه در صغر و کبر مبرا از نقایص شوند سبب کثرت
میل و محبت و موجب زیادتی اطاعت میکردد و این نیز از جمله الطاف واجبه
بر حق تعالی است و چنین انحصار در زبان حکمت نوامیس الهیه و در لسان
شریعت انبیا و اولیا نامند و همچنین داند که بسبب تبدل ازمنه و تغیر اوضاع
و انقلاب مصالح بمفاسد و اختلاف مدارک باختلاف ازمنه و تفاوت
نفوس سابقه و لاحقه در قبول و لا قبول تکالیف و اعتیاد و عدم اعتیاد بتحمل
مشقتهای تکالیف و ضعف و قوة تاثیر نفوس در طبایع مکلفین بواسطه
اختلاف استعدادات بحسب مکان و زمان و ادراک و عادت انبیای متعدده
لازم شود و اکر یک نفس در جمیع ازمنه باقی باشد و قطع نظر از اینکه همه امزجه بقارا
نشاید اعتیاد برفتار و کفتار او شده وقعی در دلها برای او باقی نماند و این مطلب
باتفاق اهل ملل و نحل در باب حضرت نوح علیه السلم که فی الجمله طول عمر یافت مشهود

امد

آمد بلکه در تعدد از تکرار اقوال و کثرت معجزات تاکیدات کامله و اتمام حجج مختلفه
حاصل کشته وثوق مکلفین اقوی خواهد بود و کاه باشد که در یک عصر بواسطه افس
طوایف با عشایر خود و عدم قبول حرف غیر انبیای متعدده لازم باشد و همچنین
داند که نظر باینکه ترقی انسان متناهیست بعد از بیان جمیع تکالیف و اعلام
همه مطالب بقدر الطاقة البشریة دیگر احتیاج بر نبی علیحده نباشد بلکه باید ختم
نبوت بآن نبی شده بعد از آن نبی محتاج حافظ شریعت می باشد که او را وصی و ولی
امام کویند پس زمان از حجت الهی خالی نتواند بود و همچنین داند که واجبست
بر خدا تمکین انبیا از اثبات مدعا با مصدقی خواه معجزه باشد خواه اخبار نبی
ثابت النبوة و این نیز از جمله الطاف واجبه است لئلا یکون للناس علی الله حجة
و همچنین داند که بعض مکلفین بواسطه لجاج و عناد پس از اتمام حجت قبول تکلیف
نکند لهذا مستحق قهر و زجر شود که در ابتدا بقهر و کره تابع آید بعد عادت با طاعت
کرده بتدریج ترقی نماید و اکر در خود شر موثر نباشد در اولاد و احفادش موثر شود

مفید خواهد بود و منع این قهر و زجر ظلم از شخص یا اعضای بشر لا محاله میگردد و ایزد

ودود راضی بآن نخواهد بود و همچنین داند که پس از یاس از خود مکلفین

و اعقاب شان اگر افساد شان مسری شود افناء شان لازم گردد فدفع الفساد هم

و عبرة لغیرهم بتدمیر و اهلاک شان موجب اصلاح سایرین خواهد بود

نظیر این قطع عضو فاسد است برای اصلاح غیر فالاشتغال اولا بدفعهم

اولی من اهداء الغیر لان دفع الضرر مقدم علی جلب النفع سواء کان لنفسه

ام لغیره پس حق تعالی دفع آنها را با آب یا باد یا صاعقه یا خسف یا شمشیر نماید

تا حفظ نظام و تنسیق مهام معاد و معاش مستحقین خیر و سعادت حاصل آید

و شک نیست که شمشیر بهترین سیاسات است زیرا که قتل خود و قطع اعقاب

لاحقه و ابقاء ذراری سابقه که امید صلاح از آنها باشد بهتر از غرق و خسف

عجزه و اطفال و نسوان و احوال خواهد بود **مصباح** در بیان معرفت انبیا

و تمیز ایشان از سایرین و معنی معجزه و فرق آن از سحر چون حسن تکلیف و اعلام

آن

آن بوسایط بشر ثابت گشت پس هر هوشمند متدبر داند که برای خواص دلیلی

بجهة اثبات نبوة مدعی آن بهتر از تجلی او بکمالات و اتصاف بحکمت بالغه

و قوة فاضله و اجتناب از رذایل و تعدیل قوتین نظریه و عملیه و راستی و

درستی در اقوال و افعال دلیلی نیست زیرا که چنین شخص از افاضل افراد بشر است

و واجب الاتباع و ناقصین را اقتدا بافعال و اقوال و احوال او لازم بلکه

نهایت کمال خود اعجاز است و بعضی را که بهره وافر از دراک حاصل است از تصدیق

خواص علم بکمال او حاصل گردد اما عوام قلیل الادراک را دلیلی باید که بواسطه

آن علم بر صدق او تواند تا متابعت و اطاعت او نماید و آن دلیل را معجزه

خوانند و گروهی را از استماع اخبار متکثره که مشاهده معجزه کرده اند یقین

بر صدق او حاصل شود و اگر اخبار نبی ثابت النبوة بآن منضم شود یقین قوة گیرد

و احتمال دیگر صورت نپذیرد لکن برخی دیگر را بواسطه سبق شبهات یا عدم

ادراک بتصدیق اهل فن و مشاهده معجزات و اخبار متکثره حاصل نشود و بعضی

از راه لجاج و عناد و متابعت هوا و هوس و عدم تحمل زحمات تکالیف باوجود
حصول یقین لسانا انکار کنند و این دو فرقه را انکشاف معجزات سود ندهد
و فایده نبخشد و مراد از معجزه امریست خارق عادت خالی از معارضه
مقرون [illegible] مدعی اما ذکر امر بجهة شمول آنست بر اثبات
و نفی و مقصود از اثبات و نفی [illegible] مانند اژدها کردن عصاست و
از نفی مانند سلب قدرت و قید خارق عادت برای اخراج امور عادیه است
و مراد از امر عادی آنست که بسببی از اسباب ارضیه و سماویه واقع شود و آن سبب
سبب مقتضی آن امر باشد خواه متداول باشد مانند صنایع مشهوره خواه
غیر متداول باشد مانند کیمیا و بدون اسباب مذکوره خارق عادت است
خواه جوهر باشد مانند اژدها شدن عصا خواه عرض مانند فصاحت کلام
بر شعر و شعبده و امثال آنها از امور عادیه باشد زیرا که با اسباب واقع شوند
لکن اسباب آنها غیر متداول و خفی است و اگرچه در ظاهر بخارق شبیه باشند
اما

اما بعد از اطلاع بر اسباب آنها اتیان بمثل آنها مقدور و میسور است و قید
مقرون بتحدی برای اخراج کرامات و ارهاصات و خوارق صادره از مرتاضین
علامات و خوارق پیش از بعثت
طوایف مختلفه است و قید مطابقت دعوای مدعی جهة اخراج خوارق مکذبه
مدعی است یعنی جاری بر خلاف ادعا چون [illegible] معجز آنکه [illegible] باید دانست
که تمییز معجزه از غیر با خرق عادت [illegible] و عدم ابطال است اما علم بخرق عادت
پس از عجز اهل فن حاصل گردد و آن مستلزم علم عادیست که علم بسیط باشد و اگر
علم قطعی حاصل شود که علم مرکب است بهتر خواهد بود و علم بعجز اهل فن یا بشهود
و عیانست یا بحدس و وجدان و همین قدر در خرق عادت کافیست و احتیاج
بصرف کل قوت جمیع یا بی‌فایده دانستن همه معارضات اولی نیست زیرا که اول غیر
مقدور است و ثانی غیر ضرور بلکه با فایده دانستن و معارضه کردن و عجز حاصل
شدن اوقع فی النفس باشد و احتمال الاتیان بمثل منافی خرق عادت نیست زیرا که
علم قطعی غیر میسور و سد باب احتمال در غایت اشکال است و الا انسداد باب تکلیف

وتکمیل لازم آید ومحسوسیة ومعقولیة وبداهة ونظریت واسهلیت واشقیت
وخرق عادت یکطائفه یا کل در افاده علم بخرق عادت اگرچه تفاوت دارد اما
بعض نظریات بواسطه وجود اسباب ظاهریه واطلاع بممتنع بودن اتیان
بمثل بعد از تحصیل اسباب وصرف قوة [illegible] یقین اقوی خواهد بود اگرچه
هیچ معجزه بجهة موقوف بودن ببعض مقدمات بدیهی صرف نیست اما تمیز
معجزه با تح[illegible] که اظهار خوارق با تحدی در ید کاذب قبیح است
وآن از خدا محال زیرا که مستلزم [illegible] نقض غرض که تکمیل ناقصین
باشد وهرچند سحر وتسخیر وامثال آن [illegible] است اما چون در
ظاهر شباهتی بخارق عادت دارند باز هنگام تحدی وادعای نبوت واجبست
بر حق تعالی یا ابطال آن از اول یا ابعاث معارض واگر ابطال نشود لامحاله باید اعجاز
باشد پس نظریت وبداهت ومحسوسیة ومعقولیة در این باب تفاوت نخواهند
داشت بلکه هنگام عجز یکنفر مسلم الکل با تحدی اگر ابطال نشود بی شبهه اعجاز
خواهد

خواهد بود وبهمین دلیل ثابت شود که بعجز انسان از معارضه بی شبهه خارق
عادت از جانب خداست نه مخلوق دیگر مانند جن وملک واما ابطال کبری یا وجود
نیامدن آن فعل است یا بعد از وجود معدوم ساختن یا اتیان بمثل یا اقوی از آن
یا اظهار اینکه اسباب عادیه خفیه داشته یا اعلام اینکه آورنده آن قائل یا فاعل
منافیات دلایل عقلیه ونقلیه است **مصباح** در اثبات نبوت خاصه است
وآن بیان نبوت محمد ابن عبد الله ابن [illegible] تهامی مکی
صلوات الله علیه واله الطیبین [illegible] است بدانکه باتفاق موالف ومخالف
که احدی را مجال انکار [illegible] بیش از ششصد سال بعد از صعود حضرت
عیسی علی نبینا وعلیه السلم از بقعه بطحا از نسل هاشم از طائفه قریش محمد ابن عبد الله
علیه الصلوة والسلم ظهور کرده وادعای نبوت نموده وکتابی آورده وتحدی
با آن بطریقی کرده که اگر جن وانس باهم یاری کنند با اقصر سوره آن معارضه
ومقابله نتوانند وجمع کثیر از فصحا وبلغای کامل وعلما ومرتاضین اهل کتاب

وغیرهم از دین وکیش وآیین وریاست خودش بالطوع والرغبة دست کشیده

پیروی او نموده اند بحدّیکه مضایقه از صرف مال وجان وتحمّل شداید تکالیف

نکرده فقر وفاقه را شعار وترک لذاید دنیا را اختیار نموده اورا انقیاد و تسلیم او را

اسلام نام نهاده اند وآن مفید مظنّه آمده که شاید ادّعای او راست

واطاعت آنها بجاست زیراکه پیوسته برای هدایت عباد انبیای عظام

مبعوث گردیده ودر زمان آنجناب بواسطه تشتت آراء واختلاف اهوا

بایام جاهلیة موسوم گشته پس از راه لطف بحق تعالی واجب آمده که او را

درآن زمان مبعوث گرداند لهذا از عدم فحص احوال او ضرر مظنون حاصل

خواهد شد ودفع آن لازم وفحص از صدق وکذب او واجب میگردد وما در این

وجیزه اثبات نبوت آنجناب را بچهار دلیل اکتفا نماییم وخیر الکلام ما قلّ

ودلّ دلیل اوّل مطابقت قوانین واحکام اوست با قواعد عقلیه ونقلیه

انبیای سلف وحکمای راسخین تفصیل این اجمال آنکه در کتاب مستطاب آنجناب

مذکور است

مذکور است که ما کنت بدعا من الرسل وباز مسطور است که بعث فی الامیین

رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة مفاد اینست

که مخالف انبیای سلف نیستم وعالم بمطالب شرع وحکمتم وقادر بر تصفیه

نفوس انسانی وتکمیل عاملان اسرار شریعت وعارفان رموز حکمت را مستور نیست

که در این ادّعا صادق است وگواه در آستین زیراکه بعد از ملاحظه اصول

وفروع دین وکتاب واحکام وآثار منقوله از وشکی باقی نمیماند که همه مطابق

شرایع انبیای سلف وبراهین عقلیه ودلایل منقوله از حکمای است مثلا

از جمله قواعد دینش اثبات صانع متصف بصفات جمال ومنزه از عیوب

ونقایص است وهمچنین اثبات حسن تکالیف وتکمیل قوتین نظریه وعملیه

واثبات وسایط ما بین حق تعالی وعباد است که اوامر ونواهی ورضا وعدم

رضایش که عاید بر تکمیل نفوس میباشد تبلیغ نمایند وهمچنین اثبات بقای

ارواح بعد انقطاع علاقه از ابدانست وادراک آنها الذت والم را بواسطه

اتصاف بفضایل و رذایل در نشاهٔ اخرت و از جملهٔ قواعد دینش وجوب شکر
منعم حقیقی است که عقلا و نقلا لازم است و حکما بالاتفاق واجب دانند
باقرار ربوبیت و اعتراف باحسان و تمجید و اداء صلوة و صیام و تقرب
بقرابین و احسان بر عجزه و مساکین و تفکر و تدبر در الهیات و وقوف در
مواقف شریفه برای دعا و مناجات و اعتقاد حق و قول صواب و شریعتش
مشتمل بر همهٔ اینهاست و بالجمله مستفاد از قوانین دینش محافظت عدالت
در علم و عمل و معرفت مبدأ اول و مراعات تهذیب اخلاق و تدبیر منزل
و سیاسات مدنست که همه را معلم اول ارسطاطالیس بتفصیل از حکمای یونان
نقل کرده و کتب حکمت عملیه از آنها متحور شده و من اراد فلیطلب هناک و آنچه بتواتر
ثابت گشته و کتابش نیز بآن ناطق است که با کمال سلطنت کمال بذل وجود
و نهایت زهد و قناعت داشته و متحمل عبادات شاقه و ریاضات و مجاهدات
کثیره گردیده و آن از ترغیب عباد بعبادت و ترهیب ایشان از عقوبت و تحریض
نفوس

نفوس باخرت و زهد از شهوات دنیویه و انقطاع از لذاید و اهواء نفسانیه
و اشتغال بذکر مبدأ و معاد غفلت نموده و عقاید دینش موافق براهین
و مخالف عقاید باطله از تجسم و حلول و اتحاد و اباحه قبایح عقلیه بوده است
و با امیت و عدم کسب کمالات چنانکه کتابش ناطق است و الا خود مکذب خود بود
جامع حکمت بالغه و قوة فاضله آمده و کشف دقایق معرفت و بیان معضلات
حقیقت فرموده است و فی الحقیقه این معجزه ایست که مقدور افراد بشر نمیباشد
و از سایر انبیا اینگونه کمالات منقول نیامده و کتابهایی که از ایشان مشهود گردیده
شاهد این مطلب است و اگر فرضا خود آنجناب بصفات مذکوره متصف نبود
مخالفت کتاب خود مینمود کسانیکه در اعلی درجه کمال بوده اند چنانکه اقوال
و افعال متواتره ایشان بر آن دال است با وجود آن همه علم و زهد و تدین بان متابعت نمیکردند
و اگر برای بعضی مصلحتی در ایام حیوتش متابعت میکردند بعد از وفاتش چون اولاد
و عقب نداشت ترک متابعت او بالبدیهه مینمودند پس چون اقوال و افعال

آنجناب باهم مطابق وبا شرایع انبیای سلف وقوانین حکما وبراهین عقلیه

موافق بوده ومتابعت او عین متابعت ایشان بلکه اکمل واتم وافضل آمده

بالضروره قبول قول متقدمین ورد قول او وقبول احد المتوافقین ورد دیگری

خواهد بود وآن بجز از لجاج وعناد وانحراف از طریق رشد وسداد نمی باشد

دلیل دوم معجزه باقیه اوست که آن کتابیست مشتمل بر معارف ودقایق

حکمت وبیان حکمت احکام معاش ومعاد واخبار غیبیه که اسباب عادیه

مانند نجوم ورمل وجفر وامثال آنها را در آن مدخلی نیست با فصاحت کامله

وبلاغت بالغه ومحسنات لفظیه ومعنویه واسلوب غریب با وجود اینکه

همه الفاظ مصطلح وتراکیب مستعمله مشهوره بین فصحاء العرب میباشد اهل

فن طرا اقرار بعجز کرده احدی مثل آنرا باکمال عناد وسعی در ابطال بنا وجه و

مقاتله باسیوف را بمقابله با حروف ترجیح داده اند لهذا لخارق عادت کل آمده

وبالبدیهه معلوم گشته که غیر اهل فن اگر اهل فن شوند باز امثال اهل فن نخواهند

بود.

بود وقوت بشریه مقتضی زیاده نخواهد شد مانند عجز سحره در مقابل جناب

موسی علیه السلام وعجز یهودیان وفرنگیان در مقابل حضرت عیسی علیه السلام پس بعضی

معارضه با آن کتاب را از اول بیفایده دانسته وبرخی با صرف قوت اقرار بعجز نموده اند

با وجود اینکه در فصاحت بمثابه بوده اند که کلام آنها قریب باعجاز میباشد

همچنانکه کلمات منقوله از آنها دال بر اینمطلب است وهر مدعی که اتیان بمثل معارضی کرد

باشد چون تحصیل فن آن اسباب ظاهره دارد صرف قوت نماید تا بعین الیقین

ظاهر شود که اتیان بمثل آن از محالاتست مع هذا امر بقول مخالفه سلاطین

قاهره آمده اند واعمال شاقه را باتمام رسانیده ومعارضه آنرا نتوانسته اند و اگر

آنجناب در این خارق عادت کاذب بود بر خدا لازم می آید که آنرا ابطال کند

زیرا که ثابت شد که اصدار خوارق با تحدی در ید کاذب قبیح است ومستلزم اغرا

بجهل وآن از خدای حکیم محالست ومنافیست با اینکه شاید بعد از این کسی بیاید واتیان بمثل

نماید مشعر است باینکه معترض معنی معجزه را ندانسته زیرا که اولا تا وجود چنان

شخص اغوا بجهل از منه سابقه میشود و ثانیا لا محه با این احتمال سد طریق

بر ای جمیع انبیا میباشد بلکه بسیار مشاهد شده که نبی لاحق اتیان بمثل

معجزه نبی سابق کرده مانند احیاء اموات و اخبار از مغیبات و هر دو را

معجزه گفته اند زیرا که چون بی اسباب عادیه بوده و اهل فن عاجز آمده اند

و اگر معجزه نبود مقارن تحدی بر خدای تعالی ابطال آنها لازم بوده و نکرده است

لهذا معجزه دانسته اند و مؤید بودن کلام اعجاز برای آنجناب از توریة

اینست که در سفر دباریم در فصل هجدهم در باب نبی موعود مسطور

آمده که زود بر پا خواهم کرد برای آنها پیغمبری مثل تو یا موسی از میان برادران

آنها و کلام خود را در دهان او خواهم گذاشت و با نها آنچه که امر کنم

خواهد گفت هر کس سخن او را که از جانب من گوید نشنود من از او انتقام

خواهم کشید و نصاری را اعتقاد آنست که مراد از آن پیغمبر مسیح علیه السلام است

چنانکه لوقا در فصل سیم اعمال الحواریین میگوید که پطرس بیهودیان

ایراد

ایراد کرده که در توریة مسطور است که خدای تعالی پیغمبری مثل موسی ع

از برادران شما مبعوث خواهد کرد پس بر شما لازم است که بحضرت عیسی علیه السلام

اعتقاد نمایید انتهی و این استدلال پطرس و نقل لوقا صحیح نیست زیرا که

آنچه از اناجیل اربعه و کتب نصاری مستفاد است حضرت مسیح علیه السلام را

ابن الله دانسته اند نه پیغمبر پس حمل این کلام بر مسیح علیه السلام مبطل دین

نصاری خواهد بود لهذا الزاما باید حمل این کلام را بر خاتم انبیا علیه الصلوة

والسلام کنند و سخن خدا را بقرآن و مماثلة موسی علیه السلام غالبا با خاتم انبیا

علیه الصلوة والسلام بوده در امر [illegible] متعدد و جهاد و وضع کتاب و احکام بتزویج

فروع چنانکه در توریة صریحا مسطور آمده و نه با مسیح علیه السلام و غفلتی برای

نصاری شده که عیسی علیه السلام را مثل موسی علیه السلام دانسته اند باین فقره استشهاد

جسته اند و حال اینکه در سفر الهد بارم در فصل بیست و چهارم مسطور

آمده که بعد از موسی علیه السلام نبی مثل موسی علیه السلام در بنی اسرائیل مبعوث نشد

پس مثل موسی علیه السلام از بنی اسمعیل خواهد بود و آن نبی اسلام است و
همچنین در فصل پنجاه و نهم کتاب شعیا علیه السلام مذکور است که خدا تعالی
در شان نبی موعود فرموده که روح خود را که در او و کلمات خود را که در دهان
او گذاشته ام از او و از فرزندان او و از فرزندان فرزندان او هرگز برطرف نمیشود
و این کلام را نیز حمل بر مسیح علیه السلام نتوان کرد زیرا که بالاتفاق او فرزند
نداشت و همچنین در فصل بیست هشتم کتاب شعیا علیه السلام مسطور
گشته که خدای تعالی میفرماید که من بار دیگر با شما بلغت دیگر سخن خواهم
گفت و شک نیست که اناجیل کلام خدا نیست بلکه کتابهائی اند تاریخ مانند
از مولفات متی و مرقس و لوقا و یوحنا بعد از مسیح علیه السلام و همه کتابهای
آن زمان بلفظ عبری بوده نه بلغت دیگر و کتاب منزل بلغت دیگر قرآن است
که عربی میباشد و همچنین در انجیل یوحنا در فصل هفدهم مسطور است
که روح حق ارشاد خواهد کرد و شما را بر جمیع حق چه سخن نمیگوید از خود
بلکه

بلکه سخن میگوید بهر آنچه میشنود و این عبارت دلالت دارد باینکه
مسیح علیه السلام خود همه حق را بیان نکرده بلکه خبر داده که بعد از وی بیان کنند
خواهد آمد که همه تکمیل همه را نماید و الفاظ مسموعه از حق را بمردم رساند
و نصاری روح را تفسیر بروح القدس کرده اند که خالی از حاشیه سمع و قوة
ناطقه است صحیح نیست زیرا که الفاظ را بی قرینه بمعانی مجازیه حمل نتوان
کرد پس حمل بر بشر باید نمود و بشری که بعد از مسیح علیه السلام متکلم بما یسمع
من الحق بوده خاتم انبیا علیه السلام است و مراد از کلام قرآن و سر بودن
معجزه آنحضرت کلام آنست که چون دینش میبایست باقی باشد معجزه باقیه را
لازم داشت که در همه اوقات حجت بر خلق بوده مشتمل بر مواعظ و نصایح و محتوی
بر حکم و مصالح و جامع احکام و معارف و مبین فضایل و فواضل و مصون
از تغییر و تحریف و حاوی تحدی و اسم نبی و قابل حمل و نقل باسانی و خالی از
صعوبت انتشار در اعصار و امصار باشد و این صفات مختص کلام خواهد بود

دلیل سیم معجزات فانیه منقوله از آنحضرتست که مانند معجزات منقوله از
سایر انبیاست و اصحاب و تابعین ما و متدینین آنجناب و بعد از ایشان
طبقة عن طبقة و یدا بید نقل کرده و در کتب معتبره و متواتره از مؤلفین
ضبط و ثبت نموده اند سیما اصحابیکه خود ایشان صاحب معجزات و کرامات
بوده اند و اقوال و احوال و افعال کامله و معجزات و کرامات ایشان نیز در کتب
معتبره ضبط و ثبت است و گفته و نوشته اند که ما حاضر بودیم و بچشم خود
دیدیم و بگوش خود شنیدیم که معجزات بسیار از آنحضرت صادر شد مانند تسبیح
سنگ ریزه و تکلم حیوانات و جمادات و مجیئ شجره و حجر و اشباع اشخاص کثیره از
طعام قلیل که در عادت ممکن نبوده و اخبار از مغیبات و خطرات قلوب
و ذخایر پنهان و ابرآء امراض مزمنه و تصرف در کاینات و جمع کثیر و جم غفیر
بمجرد رؤیت ایمان آورده در زهد و ورع و عبادت و معرفت بمقامی رسیدند
که در امم سالفه مماثل ایشان بظهور نیامده بود و در صرف جان و مال در رضای
ایزد

ایزد متعال مضایقه و خودداری ننموده اند و بر جبین بصیر واضحست که بحصول
یقین کسی ترک جمیع مشتهیات کرده باین مثابه متابعت شخصی را نکند و اگر
بهوای نفس یا تقلید اکند بپایه کمال نرسد چنانکه از مرتاضین ملل باطله مشهود
آمده غایتش اینست که قوه شهوتیه را بپایه خمود رسانند و قوه غضبیه را
بپایه جبن و آن هر دو خود تفریطند نه تعدیل اما قوه نظریه در پایه بلادت
مانده بتجسم و حلول و عبادت جمادات و عناصر و ارواح و افلاک قایل خواهند
بود و اعتقادات آنها منافی براهین و دلایل عقلیه خواهد شد پس قبول
معجزات منقوله از سایر انبیا با وجود اینکه در کتب محرفه که مشتملند بر اباطیل
و مخالفات براهین عقلیه از تجسم اله و ابوت و بنوت و اسناد خطاها بانبیای
کرام که باراذل ناس نتوان داد بروایات ضعیفه اهل آن ملت ثبت شده است
و انتساب آن کتب بر صاحبان شریعت بثبوت نرسیده است و رد معجزات منقوله
از آنحضرت که همه اوصاف مذکوره بیشتر را محققه دارند بجز از عناد و لجاج

یا عدم ادراک حمل نتوان کرد و اکر اهل ملت آنحضرت را در این باب که باقرار

مخالفین هزاران هزار هستند مدعی دانند و بقول ایشان اعتماد نکنند

نست

معجزهٔ هیچ نبی را اثبات نتوانند بکنند زیرا که تابعین را مدعی خواهند دا

و منکرین از راه عناد نقل نخواهند نمود و این مستلزم انکار کل انبیا بلکه

خواهد

جمیع اخبار بود و مع هذه الامور کفته شد که اخبار معجزات منقوله یا آحاد

معتبر

محفوف بقراین است یا متواتره بالمعنی که باللفظ نباشد و در آنها ناقل

نیست بلکه قراین یا عدم تجویز عقل تواطؤ ایشان را بر کذب کفایت دارد و

نبوّت

اقرار اهل ملت اسلام بمعجزات بعضی از انبیای سالفه نه بواسطه قراین و تو

زیرا که از هیچیک این کونه اخبار نرسیده بلکه بواسطه اخبار نبی ثابت النبوّة

خود ایشانست و اقرار ازین راه مستلزم تصدیق آنحضرتست و تصدیق او

مستلزم اقرار به نبوّتش میباشد **دلیل چهارم** اخبار انبیای سالفه است که

ب

باعتقاد مخالفین نبی بوده اند خواه باعتقاد موافقین نبی باشند یا نه و غا

اعنا

آنها دلایل الزامیست و لا مذکور شد که اثبات نبوة بعضی از آنها باخبار

اینست

نبی اسلام است و تفصیل آن اخبار موقوف بذکر مقدمه ایست و مقدمه

سیّما

که در بعض مواضع کتاب نبی اسلام مسطور آمده که در کتب متقدمین

تورية و انجیل اعلام به بعثت آنحضرت شده و اکثری از کرونده کان آنجناب

الله

نصاری و یهود و قسیسین و رهابین و علما و احبار ایشان بوده مانند عبد

سلام و ابن صوریا و اهل حبشه که در تصرف آنجناب نبودند و طوایف اوس

حیوة

و خزرج که بالطوع و الرغبة ایمان آورده معین آنحضرت کشتند و در حین

نبوّت

و بعد از رحلت از دنیا و ایام وهن و هنکام فوت فتوری در اعتقاد آنها به نبوّ

آنجناب رو نداد و شایع است که اکثری از علما و ایشان بعد از مجاهده و تحقیق

اوصاف و علامات او ایمان آورده اند پس اکر در کتب ایشان که از متقدمین

آنحضرت

و انبیای سلف با ایشان رسیده بود اعلامی صریح یا اشاره بآمدن آنحضر

بود

نشده بود دیدا بید و طبقه عن طبقه اسم سامی و اوصاف کامل او نرسید

ویقین برای ایشان حاصل نمی شد که این شخص همان نبی موعود است واین
صفات با او اختصاص وانحصار دارد چگونه با این که نص صریح که بعثت خود را
استشهاد از کتب ونقل متواتر سلف میخواست آنجناب را متابعت میکردند
بلکه اخفاء کتب کرده اظهار کذب او می نمودند واگر فرضا اگر اهل متابعت
میکردند باوجودیکه تا اواسط بعثت جهادی نبود ودادن جزیه ومال که
آنحضرت راضی میشد اسهل از تبدیل دین وترک کیش وآیین بود هنگام من
مخالفت مینمودند واگر در حین مخالفت مقدور نبود بعد از رحلت آنجناب
باسهل وجوه میسور میشد بلکه اغلب از رهابین وقسیسین واحبار بعد از
رحلت آنجناب از در رفاق ایمان آوردند از جمله آیاتی که دال بر علم اهل کتاب بحقیقت
آنجناب است آیه شریفه الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
وآیه شریفه لکن الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک و
آیه شریفه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وآیه شریفه والذین آتیناهم

الکتاب

الکتاب یعلمون انه منزل من ربک وامثال اینها است که در کتاب آنجناب بسیار است
پس هنگام محاجه که علمای یهود ونصاری بکرات با آنجناب داشتند لازم بود
که کتب را آورده آنحضرت را مجاب میساختند واحتیاج بمقاتله وقبول جزیه
ومباهله ونکول نمی افتاد وحال از کتب متقدمین وانبیای سلف آنچه مستفاد است
باوجود اینکه تحریف کرده اند ودر مجامع خمس جرح وتعدیل واکثر نصوص را
کتمان یا تاویل بعون الله تعالی با خصم وجهی محقق سازیم وبه بیان محالش
برسازیم تا خصم را حرفی نماند وبعد از آنها انکار را نشنوانند از آنجمله در توریه
در سفر برشت که کتاب جرنس گویند در پاراش لخلخا در فصل هفدهم مسطور است
که رب جلیل با براهیم خلیل علیه السلام فرمود ووعده داد که بحضرت اسمعیل علیه السلام
رحمت خواهم فرستاد واو را زیاد وبسیار خواهم نمود بماد ماد ودوازده رئیس
از وی بهم خواهد رسید وایشان را بزرگ وسرکرده جمع کثیر خواهم کرد وبشعب کثیره
عطا خواهم نمود ومراد از رحمت آنجناب است که موسوم برحمة للعالمین بود

ومراد از دوازده رئیس ائمه هدی که اثنی عشر اند میباشد و معترض را رسد که

گوید اسمعیل علیه السلم دوازده پسر داشت شاید مراد آنها باشد جواب گوییم

که دوازده نفر را موصوف به نشائیم کرده و مراد از نشائیم معصوم از خطا

و راستگو و صالح است چنانکه در کتاب کمارای باین طور مفسر آمده که

نشائیم بمعنی پیران و معصوم از گناه و خطا و راستگو و صالح و تمام است

و مراد از تمام آنست که از نقص و عیب مبرا و گفتار او از جانب خدا باشد

و نگوید جز امر الهی را و باتفاق یهودیان پنج نفر از پسران حضرت اسمعیل علیه السلم

کافر بوده‌اند چنانکه در کتاب زورهداش که معتمد علیه یهود است مسطور

آمده و حمل بر عیسی علیه السلم و حواریین او نتوان کرد زیرا که ایشان از نسل

اسحق علیه السلم اند نه اسمعیل علیه السلم و ربی عقبا که از معتمدین یهود است

در کتاب راشی گوید که بحساب کومتریا که معمول یهود است فهمیدیم ماد ماد

محمد صلی الله علیه و آله است و در کتاب کمارای دانیال علیه السلم در فصل

جهارده

جهارزن یعنی ختم نبوت و وحی فرموده که ماد ماد محمد صلی الله علیه و آله است

و در کتاب بریتو حقا و رش که کتاب احادیث قدسیه یهود است چند جا

تصریح شده که ماد ماد محمد ص است و نظر باینکه از توریة این مفهوم نمیشود

ما باستدلال سابق اکتفا کردیم دیگر اینکه احتمال دارد که یا لفظ ماد ماد

محرف باشد از محمد ص یا معنی انرا تحریف کرده در مقامهای دیگر برای

مبهم ساختن معنی آن میان الفاظ بمعنی دیگر استعمال کرده‌اند والا اهل

لسان آنها بمحمد ص تفسیر نمیکردند و همچنین در سفر الهدباریم در فصل هجدهم

اعلام از بعثت آنجناب شده چنانکه گذشت و همچنین در فصل بیست و یکم

کتاب شعیا مسطور است که دیدم دو سوار راکب حمار و جمل و شیری فریاد

میزد که پاسبان خدا منم و روز و شب بحراست ایستاده نصاری گویند که خر سوار

مسیح علیه السلم و شتر سوار را بعضی بیحیی علیه السلم حمل کرده‌اند و این غلط است

زیرا که کسی نگفته که یحیی علیه السلم بر شتر سوار شده بلکه در اناجیل مسطور است

که کمربند یحیی ع از پشم شتر بوده ودر بیابا تنها پیاده راه می رفت وباز شعیا ع

فرموده که یکی از صور اکب گفت که ساقط شد بابل بزرگ و بتهای آن

ومعلوم است که در عهد مسیح ع بت پرستی از بابل بر طرف نشد بلکه سقوط

بتها وزوال آن بت پرستی بعد از نبوت نبی اسلام علیه الصلوة والسلام شد پس مراد

از راکب جمل نبی اسلام است وشیر پاسبان اسد الله الغالب علیه السلام خواهد

بود وهمچنین در فصل چهل ودوم از کتاب شعیاء مسطور است که

نی شکسته را نمی شکنند وچراغ سوخته را خاموش نمی کنند ولکن بحق

اجرای حکم کند

بر شتر سوار شده و بلکه همیشه در [illegible] گفته ام که کمربند او از پشم شتر بوده و دیگر آنکه یحیی هم

پادشاه نبوده و دیگر آنکه یحیی پیش از عیسی هم نبوده و نظر بظاهر کلام شعیا هم باید از

عیسی هم باشد و مراد از شیر اسد الله الغالب است و همچنین در فصل [illegible] کتاب [illegible]

در عرش عظیم [illegible] در جانب [illegible] نزدیک [illegible] اسفار

کرد حضرت [illegible] گفت که [illegible] فرزندم [illegible] در حضرت

[illegible] و همچنین در فصل [illegible] کتاب [illegible]

مسطور است که [illegible]

دارد [illegible] و معلوم است که [illegible]

[illegible] و همچنین در کتاب [illegible]

کودک [illegible] و کلمه [illegible]

[illegible] و باز گفته بت را [illegible] و بتها [illegible] و باز گفته که او

از حروف [illegible] جاهلیت عرب را [illegible]

در فصل سی ام کتاب شعیا مسطور است که غائب شو بزرگ عجب و بر ایام تکلیف [illegible] و خبر
سیوم و بیستم نیز مذکور است که بزرگی بعد باشد داد [illegible] و همچنین در فصل چهل و دوم کتاب شعیا
مسطور است که پیغمبری می آید و چشمهای کوران را بینا سازد و تشنه را سیراب کند و خسته [illegible] را امانی
نرگند و [illegible] این کلام را جهت [illegible] عیسی کرده و در وقت محض [illegible] که پیغمبر برای احکام
الهی را میرسانند و شمشیر را بر میدارد [illegible] و همه راه راست که و این کلام نقل است
در ثبات نبوت [illegible] و اگر بعضی [illegible] چهار بر دارم این چیز [illegible] انجیل ها [illegible]
در رساله [illegible] مذکور ساخته ام هر کس [illegible] بصیرت خواهد بان رجوع نماید و ما ختم کنیم این مطلب را
با نچه در انجیل مسطور است از آنکه در فصل سیم انجیل متی مسطور است که عیسی به بشارت میداد
و میفرمود که توبه کنید که نزدیک شده ملکوت سموات و باز در انجیل مسطور است که یحیی بشارت
ملکوت سموات
میداد مردم را پاک [illegible] نزدیک شده و [illegible] مشغول شد که مراد از این [illegible] مسیح [illegible]
[illegible] کسی کو [illegible] بشارت عیسی نیز [illegible] حضرت خواهد بود [illegible] و همچنین در انجیل
[illegible] در فصل [illegible] مسطور است که عیسی فرمود که اینها را بشما گفتم که [illegible] بشما حاضر را با

فارقلیطا

فارقلیط روح پاک [illegible] که بنام من خواهد فرستاد شما را همه چیز را [illegible] میدهد هر که [illegible]
گفتم شما را پیش از آنکه واقع شود [illegible] وقوع یافت ایمان بیاورید و در [illegible]
با شما بسیار حرف نمیزنم زیرا که سرای عالم و بزرگ این عالم خواهد آمد و [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] که [illegible] فارقلیط دیگر فرستد که [illegible] باشد [illegible]
مسطور است که عیسی فرمود [illegible] از [illegible] فارقلیط که [illegible]
[illegible] و آن فارقلیط [illegible] عالم [illegible] خواهد
که او سرای عالم و بزرگ این عالم است [illegible] گفته [illegible] شما [illegible]
طاقت این [illegible] روح حق [illegible] شما [illegible]
[illegible] خواهد گفت و باز در فصل چهاردهم [illegible] است شما بگویم [illegible] ایمان [illegible]
کرده [illegible] که [illegible] بعد [illegible] و این کلمات [illegible]
[illegible] در فصل چهاردهم مسطور است که فارقلیط [illegible]
[illegible] که [illegible] روح القدس [illegible]

اتحاد و حلول کرده و این از چند وجه مردود است اول آنکه [illegible] از جنس بشر [illegible]

وجه است چنانکه گذشت دیگر آنکه گفته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مصباح در بیان امامت عموما و خصوصا بدانکه دلایل مقتضیهٔ نبوت

مقتضی لزوم امامت است زیرا که بعد از بیان احتیاج عباد به تکلیف و تکمیل

و وجوب لطف بر حق تعالی پیوسته هادی ضروره باید چون حوادث

متجدد و اهوا و آرا مختلف است دائما مظهر و مبین حقوق عالم بر حقایق

اشیا که مصلحت را از مفسدت تمیز دهد و افعال مقتضیهٔ کمال و نقصان را

بیان کند و حافظ عدل و زاجر مفرطین و مفرّطین و نگهبان تهذیب

اخلاق و تدبیر منزل و سیاسات مدن باشد لازم خواهد بود

و کتاب درین باب کفایت ندارد زیرا که دلالات الفاظ ظنی است و

مدارک خلق مختلف و طباع متفاوت پس لامحاله اختلاف میان مکلفین

حاصل خواهد شد و این موجب اختلاط حق بباطل است پس اعلم و اصدق

و ازهد و اکمل باید محافظ دین و شریعت باشد سیما بعد از ختم نبوت

که بیان جمیع مراتب تکمیل بعمل آمده و هر ناقص را بمرتبهٔ کامله احاطه

نیست لهذا باید آن حافظ بپایه نبی خاتم باشد زیرا که بعد نبی دیگر نخواهد
آمد تا لاحق تکمیل نواقص شریعت نبی سابق را نماید چنانکه عیسی ع فرمود
که من نیامده ام تا شریعت تورات را ابطال کنم بلکه آمده ام تا آنرا اتمام نمایم
پس چنین شخص که بپایه نبی خاتم باشد امام خواهد بود و میان امت
نبی خاتم ع چنانکه از کلمات و کمالات متواتره اش مشهود است و فرق مختلفه
اسلام جمله انکار ندارند جناب اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام است
و آیه مباهله دلیل آن و انت منی بمنزلة هرون من موسی شاهد آن و ما
امامت بلا فصل او را بهشت دلیل مختصر ادا کنیم که خصم را مجال حرف
نماند بعونه تعالی دلیل اول آنکه افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا
یهدی الا ان یهدی کامل و مکمل باید جامع اصول ملکات راسخه باشد که آن حکمت
بالغه و قوة فاضله است و آنحضرت بالاتفاق داشته است و همه در همه حال
باو رجوع میکردند و در جای اشکال و عدم حضور آنحضرت میگفتند قضیه

لا ابا حسن لها و حکمت و شجاعت و عفت و عدالت بنحو اشرف و اکمل داشته
و داشتن دیگران مشکوک فیه است زیرا که اقتدا و متابعت منحصر باو خواهد بود تا
متابعت حق شود عن سفیان الثوری و عن ابن عباس قال رسول الله صلی الله علیه و آله
انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب دلیل دوم آنکه آیه ولایت
انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یؤتون الزکوة و هم راکعون بالاتفاق
در شان ایشان نازل گشته و تاویل ولایت بدوستی مطلق مبطل حصر است پس
باید صفتی باشد مختص خدا و رسول و آنحضرت که دیگری لایق آن نباشد و آن
نیست مگر تصرف در کل و منافیه دلیل عدم ادراک است دلیل سیم نقل غدیر
خم است و کسانی که گفته اند خبر واحد است و مفید مظنه نه قطع از انصاف
دور هستند زیرا که اولا بطریق مخالفین از طریق موافقین بیشتر منقول
آمده ثانیا اینکه دلیل دیگر هم معاضد است و خبر واحد با قراین مفید
قطع بود نزد کالشمس فی رابعة النهار هویدا است و منکر مکابر و در باب دیگران

چنین خبری نیست و اگر بود نظر بتوفر دواعی منقول می شد پس گوییم
نظر باینکه شریعت اکمال دین و اتمام نعمت از جمله اکمال و اتمام یکی نصب خلافت است
اگر همان روز نصب خلافت شده ثبت المطلوب و الا العیاذ بالله کذب
خواهد شد و دین بی نصب خلافت که باعث اختلاف امت شود و سبب
سفک دماء و خروج اکثر امت از دین گردد ناقص خواهد بود نه کامل دلیل
چهارم آنست که حدیث ستفترق امتی ثلثا و سبعین فرقة فرقة ناجیة و
الباقون فی النار متواتر فریقین است پس فرق دیگر همه متفق هستند باینکه
شهادتین موجب نجاتست و شیعه گویند که تا شهادت بامامت منضم
آنها نشود موجب نجات نیست اگر آنها حق باشند همه حق باشند نه یکی و مخالف
حدیث باشد پس از این حدیث لازم آید که منفرد در قول ناجی باشد دلیل
پنجم احادیثی است که اعاظم علمای اهل سنت از عایشه و غیرها متواترة المعنی
نقل کرده اند علی خیر البشر من ابی فقد کفر و بعضی بر خلق بودن بواسطه استجماع

فضایل

فضایل و فواضل است پس اقتدا باو اقتدا بحق باشد دلیل ششم آنکه باتفاق
فریقین آنحضرت مصون از خطا بود و معصوم و احدی را در این حرفی نیست
(و ما گفتیم که عصمت نبی و امام لطف است)
پس باید مقتدی بر باشد نه آنکه معصوم نباشد و مطاعن بسیار برای او در همه
جا مذکور شود قال تعالی لا ینال عهدی الظالمین و کتب اهل سنت مشحون است
از اینکه آیه تطهیر در شان آل عبا علیهم السلم وارد شده دلیل هفتم حدیثی است
که در کتب اهل سنت مذکور است که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من تمسك
بها نجی و من تخلف عنها هلك و همه انکار این حدیث را ندارند و باقرار مخالفین
ثابت است که ائمه اطهار ادعای امامت کرده اند پس تخلف از ایشان با انکار امامت
ایشان و نسبت کذب بایشان میشود و نظر باین حدیث مخالف هالك است
دلیل هشتم احادیثی است که اهل سنت در کتابهای خود متواتره بالمعنی نقل کرده اند
که ائمه و خلفای رسول علیهم السلم بعدد نقبای بنی اسرائیل میباشند و ایشان بمنطوق
قرآن دوازده نفر بوده اند و همچنین احادیثی که در بعضی تصریح باسامی آنحضرات

شده و در بعضی اجمالا مذکور آمده و ابن حجر همه را در صواعق مذکور ساخته

چون علمای سابق شکر الله مساعیهم الجمیله در کتب مفصله بسط در این ماده داده اند

و دلایل بسیار ذکر کرده ما درین وجیزه باینها اکتفا کردیم **مصباح** در بیان

معاد است بدانکه مذکور ساختیم که روح بعد از قطع علاقه از بدن باقیست

و لذت و المی دارد شروع کنیم باثبات معاد و آن عود روح است به بدن در

نشاه آخرت پس گوییم که هر هوشمند میداند که وقوع معاد امر محال نیست

بلکه ممکن و جایز الوقوع است و عود علاقه روح ببدن و احیاء اموات در

معجزات انبیا علیهم السلام چنانکه کتب ایشان دلالت دارد مشهور و متواتر است

پس بر امکان ذاتی امکان وقوعی هم داشته و مخبر صادق از آن خبر داده لهذا

مجال انکار نخواهد بود و ما در مصباح ثالث مذکور ساختیم که روح را لذت

و المی هست و اگر لذایذ بدنی هم بآن ضم شود و با دوام و بی اختلاط منافی

باشد اکمل خواهد بود و اگر ابعاث بدن نشود و نقصان در لذت و الم حاصل گردد

گردد و استیفای جزای افعال نیک و بد بعمل نیاید و ترغیب بخیرات و سعادات

و تنفیر از شرور و فسادات بنحو اکمل میسر نشود پس از راه لطف باید که حق تعالی

ابعاث بدن کند و قول بالتذاذ و تألم روح تنها یا جسم نجسد که مراد از آن مرکب

و مقصود ازین مرکب از کثیف عناصر است

از لطیف عناصر است یا اشتمال روح به بدن بنحو اشرف یا تلطیف عناصر

بحرکت جوهریه یا تجویز حمل لذت و الم بدنی با بدان مثالیه برای دفع شبهات

امثال شبهه آکل و ماکول و تحلل ابدان و عود بدل ما یتحلل است و اگر گوییم که

و وقوع لذت و الم بدنی باجزاء اصلیه است که قوام بدن بآن میباشد بلکه تبدل

ابدان از مرتبه بمرتبه دیگر حشر مرتبه سابقه خواهد بود ظاهرا مستلزم محذورات

نشود و مخالفت صریح با ظواهر و نصوص نکرده و توان گفت که بعد از حصول

استعداد در این نشاه نیز از همان اجزاء اصلیه و جمیع عناصر متفرقه اش بعینه

همان بدن مبعوث شود و تعلق روح بآن حاصل آید و این را رجعت نامند

و حکما گفته اند که ترکیب متخلل گردد و صور نوعیه تبدل پذیرد اما اسطقسات

بالمرّه منعدم نشود پس تفسیر صراط بعدل در افعال و اعمال و میزان بتما وی

وی و رجحان اعمال خیر و شر و امثال آنها قطع نظر از تجسّم اعمال میتواند بود

که از کونه یقینی باشد و اگر گویند که هر حقیقتی در نشآت متعدّده صور مختلفه دارد

و میتواند بود که یک حقیقت در هر نشأه گاه عرض گاه جوهر و گاهی بصورتی

متصوّر گردد گاه بصورت دیگر اختلافات از میان برخیزد و تفصیل معاد

از حشر و نشر و تطایر کتب و حساب و کتاب و صراط و میزان و بهشت و نعیمش

و دوزخ و الیمش اگر معتقد و بعیان نباشد چنانکه جناب سید الشّهدا علیه السلام

باصحاب کرام خود نمود اعتماد بقول مخبر صادق است و این وجیزه نه جای

تفاصیل آنها است رزقنا الله و ایاکم الیقین و متعا بعز سید المرسلین و ائمة

الطّاهرین علیهم السلام چون از بیان اصول دین بطریق اجمال فراغت حاصل

شد شروع کنیم در بیان فروعات و در آن پنج مصباح است **مصباح اوّل**

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان طهارت است و آن بر دو قسم است قسم اول آنست
که نیت قربت در آن شرط است و آن منحصر در وضو و غسل و تیمم است
قسم دوم آن است که احتیاج به نیت قربت ندارد و آن
ازاله خبث است چون غالب هر دو قسم با آب است اول
آبها را ذکر سازیم پس آب یا مطلق است یا مضاف اما مطلق
آن است که آب تنها بر آن توان گفت و اما مضاف آن است
که آب تنها بر آن نتوان گفت مانند گلاب و عرقها و آب
زعفران و غیرها و همه آب مطلق پاک است و پاک کننده
حدث و خبث اگر کفاف کند تنها و آب مطلق یا جاری است

هر جا که از برف یا باران و امثال آنها جاری شود و آن بملاقات
نجاست نجس نمیشود و اما احتیاط این است که اگر کمتر از کر باشد و ملاقات
نجاست کند از آن اجتناب کنند و اگر رنگ یا طعم یا بوی آن بنجاست
متغیر شود نجس است اگر بیشتر از کر هم باشد یا آب باران است و در آن
حال که بارش است پاک است و پاک کننده اگر عین نجاست
بطریقی بر طرف شود و آبهای نجس باتصال باران پاک شود و اگر
باران قطع شود حکم آب ایستاده دارد یا آب ایستاده است و آن
اگر بقدر کر باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود و اگر کمتر از کر است نجس میشود
و اگر شک در کر بودن آب نمیکنند باید کمتر از کر دانند و آبهای
جمع شده در گودالها و در صحرا و آبادانی پاک است اگر چه
کمتر از کر باشد مادامیکه ملاقات نجاست نکرده باشد و اگر ملاقات کند

کمتر از کر نجس خواهد بود و اگر انقدر آب است که اگر آن را بجای
که سه شبر و نیم طول و سه شبر و نیم عرض و سه شبر و نیم عمق داشته باشد
بریزند پر کند یا آب چاه است و آن اگر مانند کاریز روان باشد
داخل آب جاری است و اگر جاری نباشد اقوی این است
که بملاقات نجاست نجس نمیشود و نزح آب برای نجاسات تعبدی است
و انتشار تابع حیوان یا انسان حاقیت و آب مضاف بملاقات
نجاست نجس میشود اگرچه زیاده از کر باشد و نجاسات ده است
بول و غایط حیوان غیر ماکول اللحم که خون جهنده داشته باشد
و سوای اینها پاک است اگر حلال باشد و منی حیواناتی که خون
جهنده داشته باشد خواه ماکول اللحم باشد یا نه و خون حیوانات
مذکوره مثل منی است بشرطیکه بعد از ذبح میان گوشت مانده باشد

و الحق

و الحق بمیته حیوانات مذکوره و سگ و خوک و مسکرات مایعه
نجس اند و شیره انگور که بجوشد و کافر و مراد از آن منکر ضروریات
دین است خواه اصول باشد یا فروع و نجاست عرق جنب از حرام
خالی از قوتی نیست و واجب است ازاله نجاست از بدن برای
نماز و از جامه اگر منحصر بآن باشد و تغییر اگر منحصر نباشد و نجاست را
از بدن پاک کردن واجب است برای دخول بمساجد هرچند
تعدی نکند بنا بر احوط و همچنین است لباس و غیر لباس نجس را
بمسجد نمیتوان برد و ازاله نجاست از مساجد واجب فوری است
و پیش از آن نماز نمیتوان کرد بنا بر احوط مگر آنکه وقت نماز تنگ
شود و در غیر مساجد خون کمتر از سر ناخن ابهام را ازاله کردن
واجب نیست و همچنین خون زخم و دمل را اگر بند نشود و بعضی

مطلق جایز دانسته اند تا حایق شوند و اگر لباس را با آب قلیل بشویند
و عین نجاست زایل شود باید فشردن و احتیاط این است که هر مرتبه
بشویند و در بول دو مرتبه و اگر در ازاله عین نجاست محتاج باب گرم
و صابون شوند واجب است بجهة سعی کنند و احتیاط آنست که عین
نجاست بیقین زایل شود و در آب کثیر بعد از ازاله عین نجاست
فشردن و مکرر شستن نمیخواهد بلکه یکدفعه فرو بردن کافی است و احوط
این است که چیزی را که فشردن مشکل است مانند لحاف و نمدهای
کلفت با آب جاری بشویند و اگر موضع نجاست مشتبه شود احوط
بلکه اظهر شستن همه است و نماز با نجاست با مسئله جاهل بودن
باطل است و واجب است اعاده و اگر وقت بیرون رفته باشد
قضا و اگر فراموش کرده باشد و نماز کند در وقتش نماز را اعاده میکنند

تم الکلام.

بعد از تطهیر و بعد از خروج وقت باز احتیاطاً اعاده کند
بهتر است و همچنین اگر از اول جاهل بنجاست باشد بعد معلوم
شود که در حین نماز بوده باشد نمازش صحیح است و اگر در اثنای
نماز مطلع شود و تواند که بی فعل کثیر و انحراف قبله از خود
نجاست را دور کند نماز را قطع نکند و نجاست را دور سازد
اگر کندن لباس هم باشد و الا قطع نماز بکند و بعد از تطهیر
اعاده بکند و مطهرات ده است آب و آفتاب و آن
اگر عین نجاست باقی نباشد زمین و دیوار و بوریا و حصیر و درخت
و میوه که بچیده باشند و علف و امثال آن را پاک کند بوریا و حصیر را
اگر نقل ممکن باشد بهتر آن است که آب کشند و از مطهرات است
آتش است که نجس را بسوزاند و خاکستر و دود کند پاک میشود

و از مطهرات زمین است که ته پا و کفش و موزه را پاک کند
اگر عین نجاست باقی نباشد و احوط آن است که زمین خشک باشد
و پاک و از مطهرات استحاله است که نجس تبدیل شود یا خاک گردد
یا حیوانی آب نجس خورد و شیر شود و از مطهرات نقص است
مانند شیره انگور که دو ثلثش رود و یک ثلثش باقی ماند و از مطهرات
انتقال است مانند خون که به بدن پشه رود نه زالو احتیاطا
و از مطهرات اسلام است و آن کافر را پاک کند نه زخمهایش را
احتیاطا و از مطهرات غیبت است اگر انسان یا حیوانی در بدن
یا رخت نجس داشته باشد و از نظر غایب شود که احتمال تطهیر رود
پاک است و اگر نگه اجتناب از نجس نکنند اجتناب خوبست
و در نجاست علم لازم است و اگر ظن قوی حاصل شود احتیاط نگاه دارند

دیگر

بیت قال الله تعالی ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
و استعمال ظرف طلا و نقره حرام است سیما در اکل و شرب و برای
زینت نگاه داشتن هم حرام است احتیاطا بلکه بعضی گفته‌اند که اگر
طعام را از ظرف طلا و نقره بردارند و در ظرفی دیگر کنند باز
خوردن آن حرام است و بعضی گفته‌اند که سرمه‌دان و عنبرچه و قندیل
و غلاف قرآن و دعا ساختن و آینه را بطلا و نقره گرفتن بلکه
چوب و نی را بطلا و نقره گرفتن و شمعدان و سرکوش ساختن
و لجام را نقره و طلا گرفتن و ساختن رخت و رشته نیز حرام است
و ظرفی را که سگ از آن آب خورد یا با دهن رطوبت ملاقات
کند اول با خاک خوب بمالند بعد در آب جاری و کثیر یک مرتبه
فرو برند و در آب قلیل دو مرتبه بشویند و بعضی در آب قلیل سه مرتبه

شستن را تثلیث و اگر دهن خوک رسد بعد از مالیدن خاک
هفت مرتبه بشویند احتیاطاً و اگر در ظرف موش مرده باشد یا از آب
ریخته نشسته سه مرتبه بشویند و در بول دو مرتبه و در تخلی اگر موضع
بول را سه مرتبه بشوید و فاصله دهد میان دو دفعه کمال احتیاط را
بعمل آورده باشد و استبرا هم لازم است و در حال تخلی رو و پشت
بقبله نکند خواه در صحرا و خواه در آبادانی و اگر در استنجا آب را
چنان ریزد که بر موضع جاری شود و بدست خود مالد بعد
آب را قطع کند باز جاری نماید و موضع را آب فرا گیرد بهتر
خواهد بود و نواقض وضو هفت است اخبثین و ریح و خواب غالب
بر حاستین و ملحق بآن است مستی و بیهوشی و واجبات وضو
دوازده است اول نیت و آن قصد مقرون بوجوب و قربت است

و مراد

و مراد از قربت امتثال امر الهی است بی شوب غرض دیگر
حتی طمع بهشت و خوف جحیم و قصد رفع حدث و استباحت
صلوة و غیر آن ضرور نیست و وقت آن متصل بشستن رو است
و دست شستن و مضمضه و استنشاق مستحب است دوم شستن
روی است ابتدا از رستنگاه موی سر تا ذقن در طول و آنچه میان
انگشت بزرگ و میانین آنرا فرا گیرد در عرض بشرطی که مستوی
الخلقه باشد و قدری زیاده تر می شوید تا اطمینان حاصل شود که رو شسته
شده و تخلیل ریش لازم نیست و آب بر رو جاری شود اگر چه
بمعاونت دست باشد سیم شستن دستهاست از مرفق
تا سر انگشتان و باید که آب از مرفق بریزد تا بمواضع دیگر روان
شود اگر چه بمعاونت دست باشد و قدری بالاتر از مرفق بشوید

تا اطمینان حاصل شود که برقی نشسته شده و باید که چرکی یا چیزهای
مانند آن و نقطه مرکب و انگشتر تنگ که مانع رسیدن آب است
به بشره باشد رفع شود بتمام اطراف ناخن که چرک زیرش
باشد و ناخن بسیار دراز بالجمله سعی در گرفتن ناخن دراز
باید بشود چهارم مسح سر است و آن مخصوص پیش سر است بقدر
سه انگشت در عرض و بکل انگشتها مسح کنند احتیاطاً مگر اینکه
عذری داشته باشد و باید مسح با رطوبت دست که از وضو
حاصل شده مسح کند و اگر در دست رطوبت باقی نباشد
از ریش و بشره و ابرو بردارد و اگر بواسطه گرمی هوا
رطوبت باقی نماند و وقت وسعت داشته باشد تأخیر نیندازد
والا باب تازه مسح کند پنجم مسح پاهاست و باید خط
مستقیم

مستقیم از سر انگشتان تا برآمدگی پا کشیده شود و ناخن پا را اگر گذارد دراز
شود و پا را چنان نگاه دارد که متزلزل نشود و پا بدست مسح نکنند
ششم ترتیب است و آن شستن بعد مسح کردن است بطریقی که بتفصیل
مذکور شد هفتم موالات است و آن بسیار فاصله ندادن است
میان اجزاء وضو و مراعات خشک نشدن بلغ از اعضای سابقه
نیز واجب است هشتم واجب است که اعضا را خود بشوید و دیگری
را اگر نتواند دیگری وضو میتواند داد و احتیاطاً او هم نیت
کند نهم آنست که آب وضو پاک و مطلق باشد دهم آن است
که اعضای پیش از وضو پاک باشد یازدهم باید آب وضو
مباح باشد یعنی ملک خود باشد یا ماذون باذن صریح یا ماذون
فحوائی مانند آب نهرها و کاریزها و چاهها و جایز است وضو

از آب نهرهای مغصوب و کاریزهای مغصوب واحوط ترک است
دوازدهم جای وضو باید مباح بود بطریقی که در آب گفته شد
واگر شک در افعال وضو کند اگر وضو تمام نشده باشد برگردد
باز بترتیب اعضا را می شوید واگر تمام شده التفات نمیکند
واز جمله مستحبات وضو مسواکست وتاکید در آن بسیار وهر رکعت
نماز با مسواک بهتر از هفتاد نماز بی مسواکست ودر حال
وضو دل با خدا باشد ودر استنشاق آب باید کشید مگر آنکه
روزه باشد وآب وضو را وصل چشمان کند واستعانت
نکند واگر در اعضای وضو زخم باشد وچیزی بر آن بسته باشند
وآب بزیر آن نتواند رسانید یا جهت نجس بوده یا جهت
ضرر رسیدن از آن در خرقه پاک مسح کند واگر تیمم آن هم
کند

گفته حتی سابقا طهارت آورده باشد واگر یقین در طهارت داشته باشد
وشک در حدث وضو تازه ضرور نیست واگر یقین در حدث
داشته باشد وشک در طهارت یا در متاخر وضو واجب است
واز موجبات غسل جنابت است وآن بسبب انزال یا دخول
بود واگر العیاذ بالله با مردی وحیوانی این فعل انزال شود
وجوب غسل است واحوط آن است وکسی که منی در جامه خود یابد
باید غسل کند واگر نه نماز کرده باشد اعاده نمازها کند
بعد از خواب آخر باشد بکند وغسل جنابت وجوب لنفسه است
احتیاطا وجنب نماز نتواند خواند ودر مساجد درنگ نتواند
کرد وسوره های عزایم نتواند خواند ومس کتابت قرآن واسمای
خدا ورسول وائمه طاهرین نتواند کرد وباید روزه واجب دارنده

پس از طلوع صبح پاک باشد و غسل بر دو قسم است ترتیبی
و ارتماسی اما ترتیبی را واجبات ده است اول نیت چنانکه
گذشت دوم شستن سر با گردن و گوش است و [illegible]
که همه آب جاری نبود حتی بیخ موی که گوشها و آب [illegible]
برساند و قدری از گردن با هم بشوید تا اطمینان حاصل شود سیم
شستن جانب راست است با قدری زیاده تا اطمینان حاصل
آید چهارم شستن جانب چپ است بطریق مذکور و اگر
عورتین را با هر دو طرف بشوید ملاحظه احتیاط کرده است
پنجم ترتیب است بتفصیل که مذکور شد ششم رفع مانعهاست
از رسیدن آب به بشره مانند چرب و چرک و انگشتر تنگ
و پیچیده گی ناف و بیخ ناخنها که چرک داشته باشد هفتم

باید عضوها را خوب بشوید مگر آنکه عاجز شود نهم باید آب مباح
باشد چنانکه در وضو گذشت و اگر غسل ارتماسی شد باید نیت
[illegible] که فقط آب رفتن کافی است و ظاهر فرو رفتن [illegible] کافی باشد
و آن [illegible] سر از آب [illegible] شود و [illegible] اگر [illegible] لطف
ساق با هم بدن رفته است و ملاحظه احتیاط برای است و [illegible]
پس از غسل [illegible] است [illegible] رود [illegible]
نمازهای یومیه نشود وضو غسل جنابت جایز است و غیره
غسلها شد و ضرورت و در اجتماع اغسال غسل جنابت کفایت
می‌کند و اگر چه [illegible] است و غسل جمعه را بنیت واجب و [illegible]
و فضائل از وقت نیست [illegible] که ترک نکنند و [illegible]

نمازی که گفته است وقتش از طلوع صبح تا ظهر است بعد از آن
تا غروب روز شنبه قضاست و اگر روز شنبه قضا کند ثواب مراعات احتیاط
کرده باشد و تیمم عوض غسل و وضو واجب است اگر آنها متعذر شود و اگر عذر
مرجو الزوال باشد بهتر تاخیر او احتیاط است و اگر تیمم داشته باشد
وقت نماز دیگر داخل شود تاخیر احتیاط او ضرور نباشد
و کیفیتش این است که بعد از نیت دستها را بخاک پاک زند و بهتر
آنست که انگشتها کشاده باشند و بر پیشانی کشند از رستنگاه موی
سر بعد اگر عوض غسل باشد باز دستها را بر زمین زند و از بند دستها
تا سر انگشتان با کف دست مسح کند و در عوض وضو ضرور نیست
دفعه آخر دستها را بر زمین زند چنانکه مشهور است و اگر عوض
غسل جنابت تیمم کند بعد حدث اصغر واقع شود تیمم باره

باید باز عوض غسل باشد نه وضو بنا بر مشهور و برای آب از اطراف
باید بقدر دو تیر پرتاب در هموار و یک تیر پرتاب در بلندی و پستی
بروند مگر آنکه یقین داند که آنجا آب نیست و یا وقت تنگ
شده باشد یا خوف باشد و اگر خاک نباشد بسنگ تیمم و اگر
در جامه و نمد و زین و یال اسب غبار نباشد و گل را نتوان خشکانید
بگل تیمم کند و اگر زمین برف پوشیده باشد و خاک و سنگ نتواند
پیدا کند برف را بر بدن چنان مالد که آب شود و اگر آنرا
نیز متعذر شود ادا و قضا هر دو را بکند احوط است آنکه
قضا کند   در بیان نمازهاست و ضرور از آن نماز
یومیه و آیات و نوافل است اما نماز یومیه هفده رکعت است
در حضر و یازده رکعت است در سفر صباح و نماز آیات

دو رکعت است در سفر و حضر و نماز نوافل سی و چهار رکعت است
در حضر و هفده رکعت است در سفر و اگر نماز وتیره را ساقط ندانیم
هشت رکعت نافله ظهر است پیش از نماز ظهر و هشت رکعت نافله
عصر است پیش از نماز عصر و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از آن
و دو رکعت نافله عشاست بعد از آن و به یک رکعت محسوب است
اگرچه نشسته ادا کنند و هشت رکعت نافله شب و دو رکعت
نماز شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح است پیش از آن
پس نماز دیگر که نماز یومیه باشد که یکی از پنج علامت
مؤمن است و تاکید در آنها بسیار حتی در حدیث قدسی با نوافل
در بانوافل قرب بنده بجایی رسد که کنت سمعه و بصره و لسانه
و یده و بمقام محبوبیت حق ترقی کند و در بعضی از احادیث

کتابها

کتابها مسطور است و الصلوة معراج المؤمنین و در فضیلت نماز کافی است
و از مقدمات نماز معرفت اوقات آن است وقت نماز ظهر از زوال است
تا مقدار چهار رکعت بغروب مانده و وقت نماز عصر بعد از چهار
رکعت از زوال گذشته تا غروب و زوال معلوم شود به زیادتی
سایه‌ها بعد از نقصان که هر وقت بهتر آن است که نماز ظهر را از چهار
قدم و عصر را از هشت قدم تأخیر نکنند و قدم هر شاخص یک هفتم
شود و هر یک را قدم گویند و وقت نماز مغرب از ذهاب حمره
مشرقیه است تا مقدار چهار رکعت به نصف شب مانده و وقت نماز
عشا از ذهاب حمره مشرقیه به مقدار سه رکعت که گذشته است تا نصف
شب و هر قدر تواند نماز مغرب را زودتر کنند تا اشتباک
نجوم نشود و نماز عشا را بعد از غروب شفق کنند و پیش از نصف شب

تا طلوع صبح بهتر آن است که تا آخر نیندازد و اگر افتاده باشد فوت ادا
و قضا کند و وقت نماز صبح از طلوع صبح صادق است تا طلوع آفتاب
و هر قدر تواند زود تر کند تا اشتباک نجوم زایل نشود و افضل اول اوقات است
مگر عذر شرعی باشد و وقت نافله ظهر از زوال است تا سایه دو قدم شود
وقت نافله عصر بعد از ادای نماز ظهر است تا سایه چهار قدم شود
و وقت نافله مغرب بعد از ادای نماز مغرب است تا وقت نماز مغرب
تمام شود و احتیاط نماز وتیره تا وقت نماز عشا تمام شود و وقت نماز
شب بعد از نصف شب است تا صبح طلوع کند و اگر بعد از دو ثلث شب
کند بهتر است و وقت نافله صبح بعد از نماز شب است و اگر در صبح کاذب
کند و کسی که نماز قضا در ذمه داشته باشد بهتر آن است که نماز قضا را
کند نه نافله و اگر کسی هم نماز قضا و هم نافله کند ظاهرا بی عیب
باشد و کسی که نماز قضا نکند نماز حاضره را در اول وقت

نتواند

نتواند بکند خواه بعد از آن نماز قضا کند یا نه و تقدیم قضا بر حاضره
ضرور نیست و علم بوقت یا ظن یا اجتهاد یا تقلید عالم لازم است
و از مقدمات نماز یکی شناخت قبله است و آن جهت کعبه است اعنی سطح آن
و برای شناختن آن بهتر از وضع دایره هندیه و استخراج خط سمت
قبله نیست و آن برای عارف مفید علم است و دیوار آن مانند
محراب مسلمانان و قبرستان ایشان و قبله اهل صحیح و کوکب
جدی را اهل عراق میان کتف اندازند یا رسیدن آخر صاحب
خانه مسلمان یا آفتاب را در زوال مقابل چشم راست گرفتن
مفید ظن است و مظنه با عدم قدرت بعلم کافی است و جاهل
تشکیک به چهار طرف بجهت نماز کند و اگر وقت تنگ باشد به یک
طرف نماز کند و از جمله مجربات این است که به جای بودن

با ریگ همراه خود نگاه دارد و هنگام اشتباه قبله جای را پر از آب
کند و بگذارد که آب از حرکت خوب باز ایستد بعد سوزن نهار را
با احتیاط بر روی آب نهد پس انتها با هم در روی آب ایستند و جمع شوند
پس راست بطرف جنوب خواهند ایستاد و این مطلقا تخلف
نمی کند بعد از انحراف قبله را تحقیق کند و رو بآن سمت نماز کند
و اگر کسی نماز بظن بطریق کند بعد در اثنای نماز ظاهر شود که
رو بقبله نبوده با احتیاط بر گردد و رو بقبله کند و اگر پشت یا پهلو
بقبله باشد نماز را از سر گیرد و اگر بعد از نماز ظاهر شود اگر اندکی
منحرف بوده باشد ظاهر آن است که نماز صحیح است و اعاده در وقت
احوط و اگر پهلو بقبله بوده باشد در وقت اعاده کند و در خارج وقت
اعاده لازم نیست و اگر پشت بقبله در خارج وقت هم احوط

قضا است

قضا است و از مقدمات نماز لباس است باید که مرد را واجب است
پوشانیدن عورتین اگر چه کسی نبیند و نماز بی آن باطل است و احوط
آن است که از ناف تا نصف ساق مکشوف نبود و بر زن تمام
بدن پوشیدن لباس واجب باشد بلکه رو و پا هم از پوشش گرفته باشد و پوست
حیوان ماکول اللحم را اگر یقین داند که تزکیه شده باید که اندک است
شبیه نوعی گرفته باشد در نماز مردان را پوشیدن اگر اندک است نیز
گرفته باشد احتیاط اجتناب است زیرا که از آن شبهه را هم باید
پاک بود و ما لا تتم الصلوة موی پشم و کرک و استخوان حیوان
غیر ماکول اللحم خواه زنده و یا تزکیه شده باشد یا میته نماز
نیست و اگر ماکول اللحم باشد نماز درست است اگر چه میته باشد و بهتر
آن است که دندان نباشد و احتیاط این است که از یکی نیز اجتناب کند

وهمچنین موی انسان بلکه احتیاط اجتناب از جمیع فضلات است مانند آب
بینی و چرک لباس و خرابی زنان نجس است زیرا که متواتر ثابت
شده که این خز حیوانی است مانند روباه و در صورت هورو دیدیست
حرام است مسلمان نیست و اهل کتاب رصید کننده و سیم اوراج
در خز ابا داده که بیرون آب زنده کانی توانند و علما را اشتباهی واقع
شده بعرف رجوع کرده‌اند و حال آنکه این لفظ از مصطلحات کفار است
نه از متشرعین و ما این را در جای دیگر بیان نقل کرده‌ایم با وجه آنکه
اصل در لحوم و جلود عدم تذکیه است با طریق شرعی ثابت شود و این
خلاف مشهور است گشته و اگر اجتناب از آنها نمایی فریضه عمده است و سنگ
در نماز به طهر مانند احتیاط را مراعات کرده و حرام است مردان را
پوشیدن حریر محض و نماز با آن باطل است و احتیاط این است
که ممزوج را هم نپوشند بلکه کمال احتیاط این است که با ابریشم

هم دوزند بلکه منع وارد شده از توی زدن حریر بلکه از زدن هم اگرچه
ابریشم هم نباشد و جایز نیست مردان را پوشیدن طلا حتی انگشتر طلا و نماز
با آن باطل است و تکمه طلا که جزو لباس باشد باز حرام است اما اگر
در بغل و جیب گذارند ظاهرا با عیب است و کلابتون اگر طلا باشد
جزو لباس نکنند احتیاطا و همچنین است منقول طلا و از این خبر مسموع
شده که قرار گذاشتی طلا از آن حال بشود بی علی طلا موجود باشد
و زر مسکوک همچنین نیز بعضی از علما و غیره گفته‌اند و ظاهرا عیب نباشد
اگر جزو لباس نکنند و در جامه غصبی نماز نتوان کرد اگرچه نماز گزار
نباشد بنا بر اظهر و در نماس و جاهل مسئله خوف ظلم اعاده نماز است
و در چیزی که روی پا را بپوشاند مانند ساق را بعضی نماز را باطل دانسته
و اظهر کراهت است و همچنین در جامه سیاه بغیر از عبا و عمامه و موزه

وهمچنین در لباسی که صورت داشته باشد حتی صورت درخت و همچنین
در لباسی که تنگ و چسبیده باشد و از مقدمات نماز مکان است
یعنی باید ملاحظه کند که مکان نماز یا ملکش یا مباح باشد به
سبب اجاره یا اباحه یا اذن صریح یا فحوایی و در صحراها مطلقا
نماز جایز است مگر در میان زراعتها که از جهت ضرر رسیده و در خانه
دیگری بی اذن جایز نیست مگر آنکه اذن فحوایی باشد و جایی که نشسته معذور
نیست و وقت در غصب یا زیر گنبد سقف و دیوار کلید و بنا از مغصوب
نباشد بلکه احتیاط این است که اگر در خانه نماز می‌گزارد چوب کوچک
مغصوب در پنجره و دیوار باشد نماز نکند و همچنین است فرش مغصوب
و اگر در یا خانه نماز کند و خانه زیرش مغصوب باشد نمازش باطل است
و بهتر این است که مرد و زن با هم محاذی نماز نکنند بلکه زن پشت

زیر دو پا باشد اگرچه محرم بود و مکان نماز اگر نجس باشد و تعدی نکند
و موضع سجده پاک باشد ظاهرا نماز صحیح است و در خانه که بول
یا شراب یا سگ باشد نماز مکروه است و خانه که با کفار داخل شوند
و در پیش آتش افروخته بودن مکروه است و احوط آن است که هیچ
آتش نباشد و همچنین صورت حتی صورت درخت و بهترین جاها
برای نماز مسجد است و تعمیر مساجد عبادت و عمارت کرده ثواب
بسیار دارد و همچنین چراغ روشن کردن و جاروب کردن و سجده
باید بر خاک باشد یا سنگ غیر معدن یا چیزی که از زمین روییده
باشد و در عادت ماکول نباشد و همچنین فرش نکنند و پنبه و کتان را
قرار نیست سجده بر ملبوس کرد و خیلی جا این است که مطلقا سجده نکنند
و جایز است سجده بر کاغذ و بهتر از همه تربت مطهره است و اذان
و اقامت را در نماز یومیه بهتر آن است که ترک نکنند و بعضی

اقامت را در جمع نمازها واجب دانند و اذان را در نماز صبح
و شام واجب دانند و آن احوط است و در اذان نماز آیات
و غیر آن مشروع نیست و قضا کننده برای نماز اول اذان و اقامت
بگوید و برای سایر اقامت تنها کافی است بلکه احتیاط آن است
که اذان نگوید و همچنین برای نماز عصر روز جمعه اذان نگوید و همچنین
اگر دو نماز را با هم جمع کند و میان آنها فاصله ندهد اذان برای نماز
دوم نگوید و فاصله میان اذان و اقامت با دعا یا نشستن یا سجده در نماز
مغرب خوب است و گفتن شش تکبیر که پیش تکبیرة الاحرام باشد با
مستحب و بعد از هر یک دعای ماثور را بخواند الحاصل نیت
را مقارن تکبیرة الاحرام کند و همزه الله اکبر را خوب
اظهار کند و با حضور قلب باشد و با خضوع و خشوع و استعاذه
در رکعت اول پیش از حمد مستحب است و حروف را از مخارج ادا
کند

کند که سین از صاد و ضاد و از ظا فرق یابد و مراعات قواعد
قرا ضرور نیست بلکه بعض مخرج معین و وسواس گفته و در نماز واجب زیاده از یک
سوره جایز نیست اما در نوافل بطریقی که ماثور شده مکرر و متعدد
و بعض سوره را توان خواند و در حال قیام باید مستقر و ساکن باشد
و متحرک و منحنی نشود و ملاحظه سجده گاه مستحب است و جهر در دو رکعت
صبح و مغرب و عشا لازم است و در باقی اخفات و از ارکان نماز رکوع است
و آن خم شدن است بقدری که دست بزانو رسد و طمأنینه در آن واجب است
و ذکر در آن سه مرتبه سبحان الله است یا یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده
و سه مرتبه احوط است و بعد باید از رکوع سر بردارد و راست بایستد
با طمأنینه و مستحب است در حال ایستادن ذکر ماثور را بگوید
و از ارکان نماز دو سجده است با طمأنینه در هر یک و بودن
اعضای سبعه بر زمین که زور بر آن بنهد و احتیاط [illegible]

برهم نه چسبید بهتر آنست که ازاله کند و طمأنینه در جلسه بین
السجدتین واجب است و موضع سجده بلندتر از موضع قیام زیاده
از چهار انگشت نباشد و اگر پایین تر باشد عیب ندارد و ذکر آنجا نیز
بطریق ذکر رکوع است و ذکر تشهد نیز لازم است بمقدار تشهد کردن از واجبات
و نماز باطل شود بلکه عمدا را با سایر هیئت حرکت دهد بر پشت نشستن
در تشهد و سلام در نماز واجب است و باید بیکی از دو سلام نیت
خروج از نماز کند و اگر با خروج کند احوط احتیاط است و قنوت و بسیار
دعاهای ماثور مستحب است و بهتر آنست که نماز را تعجیل نکند
بلکه بسکون و آرام با اعمال مستحبه بجا آورد و تعقیب بعد از
هر نماز سنت است سیما تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و تبرا
از اعادی و بعد از هر نماز بعد سجده شکر مستحب است و خواندن
قرآن بعد از نماز جمیع ثواب بسیار دارد اقلا پناه آیه بخواند.

الملّ

و همچنین دعاهای صحیفه کامله و زیارت ائمه هدی علیهم السلام و از مبطلات
نماز پشت بقبله کردن است عمدا یا سهوا و همچنین رو به پشت کردن
اگرچه بدن بر نگردد و اگر با همه بدن بجانب راست یا چپ برگردد
نماز باطل شود و سهوا اگر وقت بیرون نرفته است باید نماز را اعاده کند
و اگر سر تنها رو را بطرف چپ برگرداند احوط اعاده است اگر از روی
عمد باشد و از جمله مبطلات نماز حرف زدن است بدو حرف فاتحه
یا زیاده بغیر از قرآن و دعا و همچنین یک حرف با معنی
و اگر از تنحنح و عطسه و سرفه حرف حاصل شود ظاهرا عیب ندارد
و از جمله مبطلات نماز قهقهه است عمدا و اگر بی اختیار حاصل شود احوط اعاده نماز است
و همچنین است سهوا و از جمله مبطلات نماز فعل کثیر است که در عادت از نماز
گذاردن بیرون رود و همچنین اکل و شرب و بعضی فرو بردن آنچه در دهن است
که فقط مبطل نماز نیستند و احوط ترک است در نماز و ترک اگر ابتلا باشد اراده

ق سهو

خواه گرفت جایز است و در مبطلات نماز گریه در نماز برای امور دنیا

اگر چه اختیاری نباشد و برای آخرت بهترین عبادات است و بعد هر قطره هزار

خانه در بهشت کرامت کند و قطره از آن آتش را فرو نشاند اگر بقدر دریا

باشد و بدن را بر آتش حرام کند و اگر گریه نیاید بتکلف خود را بگریه دارد

و مکروه است التفات بگوشه چشم بچپ و راست و خمیازه کشیدن و

دست بازی نمودن و خاطر را از نماز متوجه کردن و خواب آلوده نماز کردن

و مدافعه اخبثین مکروه است و در اثنای نماز عارض شود اختیار دارد اما مکروه است

نمی‌گردد و اگر نماز را باید قطع کند و اگر در اثنای نماز سلام دهند جواب او لازم است

به سلام علیکم بگوید و اگر دیگری جواب دهد جایز است و سلام علیکم

و اگر در نماز حرام از قرآن خواند جایز نیست و نماز باطل است اما خلاف در نماز

پس فاصل بعد واجبات و مستحبات نماز عمداً مبطل نماز است خواه رکن باشد

یا جزء و جاهل بمسئله معذور نیست مگر در جهر و اخفات اگر واجب بداند و اگر سهواً

باشد

باشد پس سهو رکنی از ارکان مبطل نماز است اگر رکن دیگر داخل نشود پس تدارک

کند و اگر رکن دیگر داخل شده باشد تدارک نمی‌کند و اگر رکنی زیاده کند

سهواً یا بشبهه نماز باطل می‌شود و اگر رکعت زیاد کند سهواً نماز باطل است

و ترک یک سجده یا تشهد را سهواً اگر از محلش گذشته قضا کند بعد از نماز

با دو سجده سهو و اگر شک کند در افعال نماز پس اگر از محلش نگذشته باشد

می‌آورد و اگر محلش گذشته باشد اعتبار ندارد و اگر بعد از آوردن

بخاطر آورد که کرده بود و محل تدارک نشود پس اگر رکن باشد نماز باطل می‌شود

و اگر غیر رکن باشد عیب ندارد و شک در رکعات اگر در دو رکعت اول

باشد نماز باطل شود و در رکعات آخرین مثل دو رکعت ثالث و رابع

و آن نیز شک در رکعت اول است پس ...

حفظ کند اول شک ...

مبطل نماز است ... اگر چه ... باشد بنا ...

و نماز را تمام کند یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بکند و این احوط است
و بعضی گفته اند احوط اعاده نماز است بعد از آن دو رکعت دوم شک
میان سه و چهار است بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام بکند و دو رکعت
نشسته بگذارد پنجم شک میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و دو رکعت ایستاده بگذارد
و بعضی گفته اند باز نماز را اعاده کند احتیاطا چهارم شک میان
دو و سه و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار بگذارد
و نماز را تمام کند و دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بگذارد
پنجم شک میان چهار و پنج است پیش از رکوع قیام را بر هم زند
و نماز را تمام کند و دو رکعت نشسته گذارد و دو سجده سهو برای احتمال
زیادتی قیام بجا آورد و در حالت شک بردن [illegible] است و ظن
قائم مقام علم است و بعضی گفته اند در دو رکعت اول ظن کافی نیست

بلکه علم دارد

بلکه علم ندارد است پس ظاهر این نماز چهار نیست و احوط اعاده است بلکه گفته اند که
در غیر حال دو رکعت اول هم علم ندارد است و ظن بعد از اتمام نماز احتیاطا اعاده
کند و بعضی گفته اند که اگر شک کند باز حفظ این سیاق واجب نیست و در [illegible]
نماز باطل است و اگر شک اتفاق بیفتد شک کند و بعد [illegible] بنا را بر صحیح گذارد
شخص در یک نماز سه شک کند یا در سه نماز متوالی شک کند کثیر الشک است
و رجوع به عرف بهتر است و نماز شک را بیت کند و اگر [illegible]
تنها در رکوع و سجود و تشهد و سلام بطریق نماز صحیح دارد و سجده سهو [illegible]
و [illegible] سجده سهو نماز بجا آورد [illegible] بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد
و آل محمد یا بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد و تشهد خفیف کند
و السلام علیکم بگوید و برای تکلم در نماز سهوا و سلام دادن در غیر محلش [illegible]
سهو را بکند و احوط این است که برای هر زیاده و نقصانی سجده سهو کند و قضای
نماز های فائته واجب است و ترتیب مستحب اگر عدد [illegible] قضا

کند که علم یا ظن حاصل شود به راه و مسافت نماز کافی است و واجب نیست

و تدارک مسافت را اگر از سه فرسخ باید گشت و اگر وقت زیر مالش تمامی از آن

و زنش یا ظن طور و واجب نیست قصر نماز چهار رکعتی به شش شرط اول قصد

مسافت است فرسخ است و علم نیست فرسخ [illegible] شرط دوم آنکه

سفرش مباح باشد یعنی سفر یا واجب باشد مثل سفر مکه یا مستحب مثل سفر زیارت

عتبات عالیات یا جایز است مثل سفر تجارات و اگر مقصود ضرر مسلمانی یا شکار

لهو باشد یعنی برای قوت خود و عیال باشد نماز را تمام کند و اگر سفر سلطانی

معصیت باشد و او تابع اختیار آن کند و با اختیار یا خوف از ضرر قصر کند

سیم آنکه کثیر السفر نباشد مانند مکاری و ملاح چهارم که قطع [illegible] از مسافت نکند

یعنی آن قدر از حد اقامت دور شود که اذان نشنود و دیوار آن را نبیند که حد ترخص است

و مسجد کوفه باشد که در آنجا اتمام افضل است ششم آنکه نماز سفر باشد نه قضای

حضر که باید آن را تمام کند و عکس کند در عکس و مستحب است که نمازها را

بجما

بجماعت کند اگر فریضه باشد سیما در مساجد که ثوابش مضاعف می‌شود اگر

در مسجد جامع و در جماعت عالم نماز کند نمازش برابر هزار نماز باشد و اگر کسی [illegible]

بر امام نشسته ثواب آن را بجز از خدای تعالی کسی ضبط نتواند کرد و نماز نوافل

به تنهایی با جماعت نیست و اگر شرایط جماعت موجود باشد ترک آن مذموم است

و نماز آیات که عبارت از کسوف و خسوف و زلزله و اخاویف کائنات که عامه

مردم خوف کنند مانند بادهای سیاه در [illegible] و علامات غریبه است و اگر

مطلع نشود و کسوف و خسوف تمام شود پس علم بهم رساند قضا نکند یا کسوف

همه [illegible] احوط قضا است سیما در زلزله احوط قضا است و کیفیت آن چنان

نیت کند و تکبیرة الاحرام گوید پس حمد بخواند [illegible] بخواند [illegible]

تا رکوع کند [illegible] رکوعها اگر سوره را تمام کند باید در هر دفعه حمد بخواند

و اگر تقطیع کند [illegible] آیه [illegible] بخواند بجهت حمد [illegible] رکوع

تمام شود [illegible] را [illegible] اول کند [illegible]

حمد بجز آن دیگر از رکوعها اگر سوره را منقطع کرده حمد ضرورست و آن را باز باید
پس سجدتین را بجا آورد و نماز را با تشهد و سلام تمام کند و قنوت در هر رکوع
زوج مستحب است پس قنوت رکعت اولی پنجم و قنوت رکعت ثانیه دهم
و در وقت صلوة حاضره هرکدام که وقتش مضیق است تقدیم باید داشت
و در وسعت هر دو اولی آنست که صلوة حاضره را مقدم دارند و در ضیق هر دو نماز
خسوف و کسوف را قضا کند و در حالت شک در عدد رکوعها بنا را
بر اقل می‌گذارد این است احکام صلوة اجمالاً والله الموفق
در بیان زکوة است و آن بر دو قسم است زکوة مال و زکوة فطره
و قبول شدن جمیع عبادات موقوف بر قبولی نماز است و قبولی نماز
موقوف بر ادای زکوة است همچنانکه قبول شدن صوم موقوف بر ادای
فطره است و مانعین زکوة در آن باب زیاده از حد است و مستحل آن کافر است
و تارکش مستحق تعزیر و در مرتبه چهارم واجب القتل است واجب است

بر بالغ

بر بالغ و عاقل متمکن از تصرف و در نه چیز زکوة مال واجب است
طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و مویز و مستحب است
در هر چیزی که از زمین روید و بکیل و وزن درآید بغیر سبزیها و ماش و گردو
و نخود و در اینها نیز واجب دانسته‌اند و آن احوط است و شرایط زکوة
بالاآن اما زکوة طلا باید که مسکوک باشد که در آن بیست مثقال
باید برسد و از هر چهار مثقال شرعی قدر دو قیراط باید بدهد و ما بین نصابها
معفو است و شرطش آنست که یازده ماه تمام در ملک او بگذرد و در ماه دوازدهم
زکوة عائد می‌گردد و در نقش و غیر مسکوک زکوة دادن احوط است
و اما نقره مسکوکه را که یک سال در ملکش بماند نصاب اولش دویست
درهم که صد و پنج مثقال است پس از دویست درهم که صد و پنج مثقال است
و در دویست درهم پنج درهم باید داد پس در هر چهل درهم یک درهم
و مابین نصابها معفو است اما زکوة شتر در ملکش یک سال بماند نصاب اول

پنج شتر است و در آن یک گوسفند است پس ده شتر در آن دو گوسفند است
پس پانزده شتر و در آن سه گوسفند است پس بیست شتر در آن چهار گوسفند است
پس بیست و پنج شتر در آن پنج گوسفند است و گوسفند اول یک ساله
باشد و در احتیاط آنکه دو ساله باشد یا در دوم سال پس بیست و شش شتر است
و در آن یک شتر ماده دو ساله یا در سه ... پس سی و شش شتر است
و در آن یک شتر ماده سه ساله یا در چهار ... پس چهل و شش شتر است
و در آن یک شتر ماده چهار ساله یا در پنج ... پس شصت و یک شتر است
و در آن دو شتر ماده سه ساله یا در چهار ... پس یکصد و بیست و یک شتر است
و بعد از آن در هر پنجاه شتر یک شتر ماده سه ساله ... و در هر چهل شتر
یک شتر ماده دو ساله و این نصابها ضرورت دارد اما زکوة گاو که در
ملکش یک سال باشد در سی گاو یک گاو یک ساله ماده یا نر یک ساله یا در
... و در هر چهل گاو یک گاو ماده دو ساله یا در سه ... و گاو گاومیش نیز

دکری

را که یک جنس حساب بکند و شرط زکوة این حیوانات این است که علف
و نخورد بلکه در صحرا بچرد و مال ... و بارکش و لوازم و زراعت
را شامل آن نباشد و اگر بعضی سال علف دهد یا بکار دارد و از آن رجوع
بعرف کنند و بعضی آنها را غیر از فراغ از شرح دار کی و جمع شد اول نصاب
کنند اما زکوة گوسفند که در ملکش یک سال باشد نصابش اول
چهل گوسفند است و در آن یک گوسفند است پس یکصد و بیست و یک گوسفند است
و در آن دو گوسفند است پس دویست و یک گوسفند است و در آن
سه گوسفند است پس سیصد و یک گوسفند است و در آن چهار
گوسفند است تا بر آمد و احوط غیر از آن در هر صد گوسفند
یک گوسفند است و شرط آن نیز علف و نحو مذکور است و بز
و گوسفند را یک جنس حساب کنند و باید انتخاب کنند و خوب را
دهد قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و احلاج

قیمت عوض حیوان جایز نیست اما زکوة گندم و جو و مویز و خرما
آن است و نصاب آنها سیصد و هشت من و نیم درم سنگ است عباسی
تبریز است و انگور سه برابر اینها باید باشد زیرا که سه من انگور یک من مویز
شود و نصف کار و نگ کار که حاصل عادت شده که زمین را آب دهند
اگر بر نصاب زیاد مالک و زیاد هر چه باشد به همان حصه هر یک نصاب
رسد و زکوة ده یک است اگر بی دولاب آب خورده والا بیست یک
بدهند و احتیاط آن است که اخراجات و مالیات دیوانی را
اخراج نکنند بلکه همه را داخل گرفته زکوة دهند و مستحق زکوة
فقرا و مساکین اند یعنی کسی که مالک قوت سالیانه نباشد یا حاصل
و حاضری یا کسبی و اعانتی که قوت سالیانه برای خود و عیال وافی
و همچنین محتاج خود و عیال را نیابد حال باید غنی را که و کسی
ضروریات خانه و کتب علمیه بلکه خانه مسکونه و اسب و غلام تعدد

حاجت اگر داشته باشد اما قوت سالیانه را نداشته باشد زکوة باو میتوان داد
و تفحص شرعی فقر ضرور نیست و اظهار زکوة بفقیر لازم نیست بلکه اظهارش
بکسی که از ادنی حالش باشد ممنوع است و دیگر عاملین زکوة و مؤلفة قلوبهم
و در جهاد و مؤلفة قلوبهم میتوان داد بلکه وجوب هم میرساند احکام
ضرورت و دیگر بندگان که از وجوه زکوة گرفته آزاد کنند اگرچه عبید
تحت شدت نباشند و دیگر قرض داران اند لیکن در معصیت صرف
نکرده باشند و دیگر فی سبیل الله است و آن جهاد و ساختن پلها
و مساجد و اعانت حاج و زوار است و دیگر ابن السبیل است و آن
کسی است که در غربت بی سوخت مانده باشد و کسی قرض ندهد بقدر
باو دهند که از اخبار رفقا نقد اگرچه کار باید برساند که اتکا قرض
تواند کرد و زکوة را صرف ایشان غریب توان نمود و باید مستحق
سوای مؤلفة قلوبهم شیعه اثنا عشری باشد و متجاهر بفسق نباشد و باید داد

زکوة غیر سادات را نتوان داد و مشهور فقها هم وجوب سادات استثنیه
باشند اگرچه خلاف مشهور است و زکوة را از جای خود نقل نمینمایند و اقربا
پس اما یکان پس اهل محله پس اهل بلد پس بلد نزدیک مقدم است
و تأخیر جایز نیست مگر آنکه مستحق حاضر نباشد و میتوان فقیر را بحکم خمسه
غنی کرد و نیت هنگام دادن ضرور است اما زکوة فطر پس واجب است
بر بالغ و عاقل و آزاد غیر صبی و مجنون و بنده و شرطش این است
در مالک قوت سالیانه باشد بطریقی مذکور شد پس باید اخراج
فطره کنند از خود و عیال خود و مهمان که پیش از غروب روز
آخر ماه رمضان مهمان شده اگر چیزی نخورد احوط این است
در ضیف بضیف بدهد باشد و اگر غنی مهمان فقیر باشد خود بدهد و
نیت در آن ضرور است و وقت اخراج از شام شب عید است
تا ظهر آن و جنس فطره قوت غالب است و اگر گندم یا جو یا خرما

یا مویز یا کشک بدهد بهتر است و قیمت آنها را هم میتوان داد و وزن در
و هر قدر که گندم کم است میتوان داد و مقدار آن یک صاع است که
یک من تبریز هفت و نیم مثقال است تخمیناً و اگر یک من تمام بدهد که قریب بیک من
هزار مثقال است اولی خواهد بود و اگر در وقت اخراج فطره کنار گذارد بقصد فقیر
میتوان داد و اگر اخراج نکرده باشد و وقت بگذرد احوط آن است
به قضا کند و مستحق فطره مستحق زکوة مال است و احوط آن است
به فقرا و مساکین دهد و شرطش نیز شرط آن است و به اطفال
میتوان داد و احوط این است که بفقیری کمتر از فطره یک سر ندهد و
منع زکوة فطر موجب عدم قبول صوم است بلکه عجب است از نفس
عیال و همسایه و سایر اعانت بر فقرا و برادران دینی و طعام
دادن و تصدقات کردن ثواب بسیار دارد و احادیث
در آن باب بسیار وارد است روزی که کسی را باید چیزی داد و در روایت

نصاب هم گو و نیست که داشتن زر ساییدن حرام است و درکار زدن
نیز ممنوع است و قرض دادن از همه بهتر است   در باب

مصباح

خمس است و آن در هفت چیز است اول در غنیمت از حرب کفار
دوم در کسب است سیم در معادن است چهارم در گنج است و آن مال
پنهان است در زیر زمین که از اهل اسلام نباشد مانند سکه پادشاه
اسلام و اگر از اهل اسلام باشد حکم لقطه دارد و باید تعریف کرد و نصاب
گنج بیست دینار است پس باید پنج یک داد پنجم در چیزی است
که از دریا بغوص بیرون آرند مانند مروارید و مرجان ششم
در فاضل از مؤنت سالیانه است از ارباح تجارات و صناعات
و زراعات و در آن خمس سیده هفتم در زمین است که یهود و نصاری
از مسلمانان ابتیاع کنند هفتم در مال حلال مخلوط بحرام است که
صاحبش را و مقدار حرام را نداند و اگر صاحب را داند و مقدار را نداند

با صاحبش صلح

با صاحبش صلح کند و اگر مقدارش داند و صاحبش را نداند رد مظالم کند
و اگر هر دو را داند بصاحبش رد کند و مستحق خمس در ایام غیبت معصوم علیه السلام یتیمان و مساکین
و ابناء السبیل سادات اند و نصف سیده و زکوة گرفتن شرفا و اهل سادات اند تنگ
و سادات را صحن اشتباه کرده و سیده باید شیعه اثنا عشریه باشند و عدالت شرط نیست مگر
آنکه ابا کنند که بمصارف معصیت برسانند از وقت اعانت بر معصیت خواهد
بود   در باب روزه است و آن از ارکان اسلام است و بسیار از اخبار

مصباح

آن رسیده و مروی است که الصوم لی و انا اجزی به و در روایات در فضیلت آن بسیار است
و باید در روزه اعضا روزه باشند از محرمات و مکروهات و آن روزه حقیقت است
چنانکه احادیث مستفیضه بآن دلالت دارند و در روزه ماه رمضان واجب است بر بالغ
و عاقل و صحیح و مقیم بأنکه مسافر نباشد یا سفرش از حضرش زیاد باشد خالی از حیض و نفاس
و وقت روزه قدری پیش از طلوع صبح صادق است تا غروب متحقق شود و مستحب است

رمضان کفاره است و تا مرگ اگر از سه تقدیر باید گرفت و اگر وقت زنده زنش

بین و ماهیش حلال و در آن شک است و کیفیت روزه آنست که از کل روز از اکل و شرب معتاد است

و در غیر معتاد و اظهر بطلان است و از جماع و استمنا و از ارتماس و در آن خلاف است

و اظهر آنست که حرام است و احوط قضا بلکه کفاره است و از بقاء بر جنابت

عمداً تا طلوع صبح و در آن نیز خلاف است و اظهر فساد صوم است و احوط وجوب قضا

و کفاره هر دو است و از خواب سیم بعد از احتلام و خواب سیم بعد از جنابت و احوط در اینها

نیز قضا و کفاره است و از قی کردن عمداً قضا در آن لازم است و نیت در آن شرط است

ضروریست و همچنین در نظر داشته باشد که فردا روزه میگیرم قضا به در رمضان کافیست

و اگر فراموش کند تا ظهر میتواند نیت کند و در روزه سنت را تا مغرب نیت میتواند کند

و احوط یک نیت در اول ماه رمضان و در هر روز شبها علیحده نیت کند و یوم الشک را نیت

سنت روزه بگیرد و اگر روز شک معلوم شود که اول رمضان است کافیست نیت کند و نیت او

عمداً در رمضان تا آخر ماه حیض و شب نیت کردن صحیح نیست باید آن روز را تمام کند

و قضا را هم واجبست بلکه لازم کفاره است و اگر شب نیت کند و روز اراده افطار کند اما

افطار نکند بعضی به صحت روزه آن روز قائل اند و برخی به قضا و جمعی به قضا و کفاره قائل اند

و در محتلم در روز باید غسل کند اگر رفع حدث لازم نیست اما در دهن کردن که منافی

نیست بردن آب به حلق است و اگر خود از قی نماید بکند و بعد از افطار در دل تا و نماز غسل کند

احوط است و اگر نسیاناً مفطر بعد آنکه روزه اش صحیح است اما در این مسئله را قضا

لازم است و کفاره واجب احوط است و در فرو بردن بلغم که از سینه و دماغ بفضای

دهن برسد اقوال مختلف است و ظاهر آنرا موجب قضا و کفاره باشد و بعضی خصال

ثلث را لازم دانسته اند و آن احوط است زیرا که دخول غبار است و غبار غلیظ

دود و غلیظ نظر بقول بعضی مبطل روزه است و احوط قضا و کفاره هر دو است

دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه طاهرین و قول اهل حق و بعضی گفته اند

در قضا و کفاره هر دو لازم است و این احوط است و همچنین در حقنه به مایع و حاجت

جهت خوف قرار است و جماع نیست که نکند بلکه اگر بعد آید قضا و کفاره را هم بیاورد و اگر کسی
بعد از ظهر و روز افطار کرده باشد به نقصان شب و دخول روز سوم شود باید قضا و کفاره را
بعمل آورد و روزه در سفر جایز نیست اگر سفر مباح باشد چنانکه در مصابیح صلوة مذکور شد پس هرجا
نماز قصر شود باید روزه افطار شود مگر آنکه نذر سفر او حضر کرده باشد و در نذر معلق
خلاف است و جماع کردنی است با نیت اگر مطلوب شرعی باشد غسل است و قضا نیز
بکند احتیاطا و بیمار را اگر ضرر رساند روزه گرفتنی حرام است اگرچه بقول طبیب حاذق باشد
و کفاره روزه را اگر افطار کند حلال باشد بنده آزاد یا دو ماه متوالی روزه گرفتن یا شصت مسکین را
طعام دادن است مرتبا بنا بقول بعضی و تخییرا بنا بقول دیگران اول احوط است که
و اگر بحرام روزه را بشکند باید خصال ثلث [illegible] بلکه در هر روز او اگر خوردنی و آشامیدنی
باشد و در هر او خال اگر زنا و لواطه یا مقاربت با زن حایض باشد باید خصال
ثلث را بجا آورد احتیاطا و اگر مرد و زن هر دو روزه باشند و مرد زن را اجبار کند بعضی
گفته اند کفاره هر دو با مرد است خواه حلال باشد یا حرام و اگر زن با مرد اجبار کند

بعضی گفته اند در هر صورت بر بنده و بعضی گفته اند که صورت مزبوره جزر و کفاره
بازی است و ما هم مصابیح ختم کنیم بذکر بعضی از کفارات اول کفاره
ظهار است و در آن خصال ثلث است مرتبا دوم کفاره ایلاست که قسم
خورد با زوجه دایمه خود که چهار ماه یا زیاده مقاربت نکند و زن حق خود را
خواهد و در آن بنده آزاد کردن یا ده مسکین را لباس دادن یا ده
مسکین را اطعام نمودن و بعد از عجز سه روز روزه گرفتنی است چهارم
کفاره قسم است و آن هم از قسم است یا کار مبارکه که الان در حد وجوب یا مستحب
یا مباح یا در ترک حرام و مکروه یا مباح بعد مخالفت قسم تا کفاره آن [illegible] کفاره
اینست پنجم کفاره مخالفت نذر است که نذر کند فعل واجب و مستحب را یا ترک حرام
و مکروه را و آن مثل کفاره قسم بقول بعضی و احوط مثل کفاره رمضان است ششم عهد است
یا نه نذر و کفاره آن مثل کفاره الان است [illegible] هفتم قسم خوردن به برائت
از خدا [illegible] و رسول و ائمه طاهرین [illegible] و این قسم حرام است و کفاره آن مثل کفاره

طهارت احتیاطاً و هشتم کفاره مقاربت زن است در حیض و آن در اول حیض
یک اشرفی و در اوسط نیم اشرفی و در آخر ثلث اشرفی احتیاطاً نهم کسی که نماز
خفتن را نگذارد تا نصف شب بگذرد کفاره‌اش آن است که آن روز را روزه بگیرد خواه
عمداً یا سهواً و اگر نگیرد قضا کند احتیاطاً و دهم کفاره قتل عمد است و آن خصال
ثلث است یازدهم کفاره قتل خطا است و آن خصال ثلث است مرتباً و دوازدهم
کفاره کسی که غلام یا کنیز خود را زیاده از حد شرعی زند پس آن مملوک را باید آزاد
کند احتیاطاً سیزدهم کسی که روزه رمضان را بعد از رمضان تا سال آینده نگذارد قضا
نکند و کفاره‌اش یک مد طعام دادن است چهاردهم کفارات متفرقه است
پس کفاره عمل سلطان قضای حوائج مؤمنان است و کفاره غیبت استغفار از برای آن کس
که غیبت کرده است و کفاره مجلس گفتن در آخر آن بگوید سبحان ربک رب العزة عما
یصفون و سلام على المرسلین و الحمد لله رب العالمین و کفاره قهقهه اللهم لا تمقتنی
و کفاره قسم بجای پدر و مادر رحمه الله انه کافی است و بعض آخر قسم را حرام
دانسته‌اند و آن حرام است   از ارکان اسلام حج است و در احادیث

معتبر

وارد است که تارک آن خواه یهودی بمیرد خواه نصرانی پس هر کس که بالغ و عاقل
و عاقل باشد و قادر بر زاد و راحله و نفقه عیال خود تا برگشتن و مانع خارجی
نباشد باید در سال استطاعت حج کند و تأخیر از آن گناه است و جایز است
حاکم شرع مسلمین را اجبار آن و بعد از فوت اهمال کننده از اصل ترکه باید
نایب گرفت و همچنین است زکوة و خمس و سایر حقوق و تفصیل آن در رساله دیگر
مسطور آمده و ازینجهت را اکتفا بهمین نمودیم و از ارکان اسلام جهاد است
و فرار از زحف گناه کبیره و مستحق تعزیر و در ایام غیبت امام علیه السلام اگر کفار
بر سر اهل اسلام آیند دفع بهم واجب است اگر کفایت حاصل نشود حفظ الله تعالی دار الاسلام
و تفصیل آن را در رساله علیحده مفصل ذکر ساخته‌ام و از ارکان اسلام امر بمعروف
و نهی از منکر است و شهید علیه الرحمة فرموده و من طرق اهل البیت علیهم السلام
فیه ما تقصر الظهور فلیقف علیه من اراده فی الکافی و غیره و از احادیث مستفیضه
مستفاد است که به سبب تسلط اشرار و ارتفاع برکات و وقوع محاربات و استیصال
مردم و خرابی دیها است بواسطه ترک امر بمعروف و نهی از منکر است

و انکار قبیح از ترک معروف و فعل منکر از همه جهت عیناً بلکه رضا بمعصیت
راضی را با عاصی در عصیان شریک میسازد و این انکار را که بقول بعضی واجب کفائی
و بقول بعضی واجب عینی است و آن چهار است و شروط آن چهار است
اول علم بمعروف و منکر دوم اصرار عاصی سیم امن از ضرر بخود یا مسلمی
عرضاً و نفساً و مالاً چهارم علم بنهی بعدم تاثیر و مراتب آن اول
اظهار کراهت است دوم عدم ملاقات و مفارقت سیم نصیحت
و وعظ چهارم شتم و لعن پنجم ضرب قلیل ششم ضرب کثیر و جراحت
و قتل با غیبت امام علیه السلام حذف است و اتمام رساله مختصره را
که گنج نیست پر از نیکی دیده احقر بالتصحیح مختتم میسازم و به عاصی [illegible] باعث تحریر
پردازم به اینکه اگر عمر بسر آید و اجل در رسد نامه عمل از حسنات خالی
باشد و نقوش سیئات از اعمالی روی بسوال عفو از حق بنماید و یاران روزی
نطق کنان بر عمر گذشته تاسف خورند و کلمات حسرت حال و نشان را
بگوش رسد کفارت در بار یار باشد و ابرار از تو بر کنار چه خاک بر سر کنی

والبته

و البته بجدام در حین گذشتن نامه در فصل بهار و در خزان بار قضا کن زینهار
دهنده بی منت و جناب رب العزت توفیق عطا و از رفیق سلطانی کند
که باعث تحریر این کتابچه شد و سبب رسانیدن با تمام چون در اتمام عالی رتبت
و بانی احکام عالم فیض حق با و شامل آمد و حیات سلطنت را استیناس
سازد والحمد لله رب العالمین والصلوة علی الرسول و اله الائمة الطاهرین
قد تم بالخیر والسعادة فی یوم الاربعا رابع شهر صفر المظفر من شهور سنه
خمس و اربعین من المائة الثالثة من الالف
الثانی من الهجرة النبویة ع
[illegible]
و صلوة
و سلام
تمام

